

[illegible]

و اما در طبع کتب مستوفی
عده ای که از اکر ام برده اند و بعضی هم که از کتابخانه مستوفی نقل کرده اند و بعضی هم که از کتابخانه مستوفی نقل کرده اند و بعضی هم که از کتابخانه مستوفی نقل کرده اند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3405

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش چپاس حضرت نیروان نگارش نوت وارث هر دو جهان البیت اقرار و موالی آن بود
منطبع انومان فلان سموالکان باو که از دیرباز بعضی اجاب دوستان زمین نامه نگار اول سن الهام
محمد یوسف علی ایو احکامه سند علی اصل گوپاموی مولد لکنوی موطن مستدعی آن بود که کتابی در علم
سوارنیش محتوی جمیع مسائل و تفصیل اختلافات جماعه اهل سنت و جماعه و شیعه امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف
جامع و مفید است تا آنکه انبیا الاحد الاصله الا حاکم مشربین باشد که نشأت خاطر و پریشانی باطنی ظاهر از اجتهاد
حکیم شام علی رقاء الله العلی معراج مقصده الخفی و مطلبه الخی ازین کار معذورم نه نشسته بر آنم و نشسته
وانی بیایانی کافی بر نظم الفرائض منظمه جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اغنی المراد
مقولوی جمیع مسائل ساکن استندی اغرقه الله فی سحار الرحمة و الغفران شکل بر جمیع مسائل این علم و تفصیل
اختلافات فرائض با مختصر کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سرحدیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث از
از نفس کتاب سپید و دست بهم داده بود که بدست بر دو موکلان اجل تقدیر جانش بنسراج فدا رفت و نظم
من بفتح الناس من استبناهم قرطاس دوم و آنچه در محفل این فن بود و طبیعت بدان مسامحه نمود بصفتی که غرض
بر اصل نظم و تکالیف بر قدره و خاتمه کثیر الالفاظ و دوم جو با سرحد ایمنه ختم نجوم و آنرا ابدیه جناب فضائل
تخته حضرت فاضل آچشم و چراغ دودمان سیادت فی دماغ خاندان ریاست جائز که آلات بنی نوع انسان
نفاذ خارج از محیط شرح و بیان تمیم قیام مملکت حیدر آباد ناظم نظام سلطنت امین البلاء و دستور اصف نشان فی
محکم الملک شجاع الله میرزا صاحب علیها انصاحب و در سالار جنگ اید الله البریة باو الله و الله العا
لایح و الیالی که دانستم است یک کاشتر بران زمین قبول بدو نور بخش بدیده مامو

ه از حضرت ختم المرسلین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم به جبین ما نورست که تعلموا انفسکم و
اناس فانما نصف العلم لمن انتم من این علم از واجبات است و انفس علم است که از ان مصرف ترکه نیست و البته
این را علم موارث نیز گویند و موارث یعنی میراث است یعنی حق که منتقل شود از میت به دیگری و غیر انفس
مصرف است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت براس برشته معین گشته و منصوص
ترکه میت است بوجه صرف در معارفش و غرض از ان عصمت از خطا و تقسیم ترکه است خدا انما است
در شرح الکتاب و التذوق للمعانی و ابواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم
بناهم بنام خدا که بودی شرک بی عباد نقشبند طراز کون مکان چه چهره پر و از یکد و جهان
من بند و چهره پر و از منس نقاش و مصورست و طراز کبره های مظهر منس نقاش و نگار
نما بود و ما به معدوم عقل از فهم گشته او محروم بود و گفته هیچ اهل خسر و دخلی از فهم ذات او نبود
میجی میت و ارث هم به غیر او نیست مالا کما علم نعمت صلوات خدای عزوجل بر سببه محمد مرسل
است نبی بسوی محمد اضافه است مبدل منه بسوی محمدی بدل است مرسل اگر چه بظاهر صفت محبت است لکن حقیقت صفت
است سزیده کائنات و سرورین به سر بفر کائنات و این در زبده بضم ز می مجموعه یعنی خلاصه بهر صفت که کسی
بمعنی مطیع و متقا و او شد نیست به شرف گوهر وجود با و نقاش اسما در انمو قبا و با و هر دو و با سببیت
یعنی ظهور است به خوشترین اما بود و نامشش و واجب به الانشال احکاشش به رحمت حق که
با پایشش با و دائم برآل و یارانشش به مناجات جعفر از جرم خود و پشیمانم به آتش جبرمت به تمام
در جهان کسی بود و عبارت از بقیاری ستای از حضرت اینکه چه از گناه تهنیت نور زیدم به پیر ارم
ما بس جرم ما دارم به نظر خود به پشت پا دارم به نظر به پشت پا و شین کنایه از شرمندگیست که شرمند به شرم
نیکند به شرم و گریه در دل شبانه به شرم و میل لشکر یار به با به شرم و روز و شب عا کردن به با و معاذ خدا که
ازین شعار به ای مصاحبت ملازمت است ای منم مصاحب ملازم گریه و منم ملازم میل لشکر ملازم
یارب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و خدا کردن سست
بجای من نظری به ده ماه و فغان من اثری به تیغ خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در راه و
تسا من اثری بخش که خرم کنان مرا سوخته بر باد و ده به جز در تو مرا پناه نیست به بهر یک تو به شرم
به به تنهای لطف به شرمی به آمده به دردت گندگاری به شرم نار اینها یعنی بسیار به یاد و کوز اندست و
لنگاری تنگیم به شرم به شرمه ای خداوند کار ساز جهان به بی نصیبش از لطف خویش مران
من مصرف مال متروک به هر که میر و بعین بالمش اگر به حق غیر نیست مال و در اول این حق دان

تجان حضرت مال شرم

[illegible]

بالاتفاق و در سبب عیال اختلاف است و باقی اقسام بالغ نیستند و هم قی یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
 غلام خالص یا ناقص مانند کاتب مذکور و ام ولد پیش عهد و ارث می شود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
 ابو حنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم دارد و همچنین است نزد امامیه موم اختلاف بین یعنی
 کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث می شود و نزد امامیه مسلم از کافر و ارث می شود و بر عکس و بالاتفاق
 سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث می شود و بر عکس و نزد اهل سنت در ذوق اسلام
 با وجود اختلاف اندام با هم توارث تحقق است و امامیه خروج و قهض غلور از موانع ارث نوشته اند و
 در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان گفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان
 اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبه الا و عثمان و در زمان اعتبار این موانع گفته اند که اختلاف
 است با این سنت و وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند
 پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارث را از او
 گردید یا کافر که وارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود و بخلاف اهل سنت چهارم
 اختلاف دیر یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دارد اسلام و کافر
 چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثلا کافر که در دار الحرب است و دومی از اقرار یا شهادت و دار الاسلام
 است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم از دار الاسلام می دارد و چنانچه در دار الاسلام
 در دار الاسلام اندکن حکم هر یک مختلف است که مستان در شمار اهل حرب است که رجوع به حرب
 تواند نمود و همیشه مقیم در دار الاسلام تواند ماند و بخلاف دومی و اختلاف دارد و در حق کفار مانع ارث است
 نه در حق مسلمین چنانچه اهل یعنی و ارباب عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث
 ندارند و نزد اشیه امامیه اختلاف دیر مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ایهام وقت موت است
 چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میریزد و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود و مثلا در دریا غرق شوند
 یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان غده او خواهد رسید و ناظم علیه القدره
 این مانع پنجم از تقسیم ترکه نیست که در اکثر کتب این فن بر اساس بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند
 و در ذوق اسلام با وجود اختلاف دیر مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ایهام وقت موت است
 چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میریزد و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود و مثلا در دریا غرق شوند
 یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان غده او خواهد رسید و ناظم علیه القدره
 این مانع پنجم از تقسیم ترکه نیست که در اکثر کتب این فن بر اساس بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند
 و در ذوق اسلام با وجود اختلاف دیر مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ایهام وقت موت است

کلمات عبارت از غلام است که از حق او بزرگوار است و از حق او بزرگوار است و از حق او بزرگوار است و از حق او بزرگوار است

سیمی معین از سهام سه که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس است کتاب و سنت و اجماع است
ثابت شده باشد و عصبه و رقت بمعنی بی و معنی اقربای پدری است و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی است
که هر چه از اهل فرض باقی ماند عذر شرعی بر وی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را بر باید و علمای امامیه عصبه را
از سهام بارت شمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانسته و عصبه نسبی و ذورحم هر دو را اهل قرابت
و ذورحم میگوشند و نزدشان درین فرق سبب ارث دو گونه است سبب نسبی که نسب و در آن داخل اند اصول
و فروع میباشند فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم است نکاح و ولادت نسبی بعد از آنکه
نام او به گشت مولی العقاده ای خوشنود یعنی بعد عصبیات نسبی و رتبه عصبه نسبی است و آن عبارت از مولی العقاده است
که متعلق بکسرتا باشد یعنی آزاد کننده عود باشد از آن دو صورت فخران عصبه نسبی و ارث ترک متعلق بالفتح
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العقاده نسبی بر ارث نسبت سه عصبیات مذکور و پس از آن
ر و ذورحم فرض از نسب میدانند لفظ پس از آن در ذورحم اولی است متعلق بعصبیات مذکور باشد یا متعلق ب
تاظم رحم اند همین یک لفظ سیرا هر دو کافی شمرده و یکدیگر و ذورحم بودن مولی العقاده بعصبیات نسبی
ذکور کتبی العقاده بعصبیات نسبی میباشد و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العقاده را درین
تعیینی نیست و مختارا امامیه هم همین است لیکن فرق آنست که نزد ایشان بعصبات انوثت آزاد کننده
ولای او بر برادران و اجار و اعماش و اولاد آنها متعلق میشود و دیگران نمیرسد و اگر عصبیات مذکور مولی العقاده
هم بعد دوم باشند پس ترک نیست را بذوی الفروض نسبی نیست و در نمایند و بر نسبی ذوی الفروض نسبی
نسبی نسبی و ذورحم و نسبت و چون نزد امامیه اهل محلیت نسبی عصبه با ششند یا ذوالرحم مقدم اند
بر مولی الموالات و ذورحم از ذوی الارحام محسوبند و در ذورحم نسبی بر ذورحم نسبی متعلق علیه
این قوم است و در ذورحم و اختلاف کرده اند و مختار عدم رتبه است سه ذورحم است بعد از آن مولی
از موالات تر و ذورحم و انابه نسبی اگر کسی از عصبیات و اهل فرض سوا ای احد از همین نباشد ذورحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی است که با نسبت قرابت دارند لیکن عصبه اهل فرض نیستند و
نزد امامیه نهما در ذورحم اقربا بر و ارثا که نسبی تقدیم دارند و در ذورحم و ذوی الارحام مولی الموالات
وارث است و عقده موالات عبارت است از نسبی محمول النسب الکسی گوید که تو مولای من هستی
اگر حیاتی از من سبب بر ذورحم غرامت آن باشی بعد از من مالی را بگیری و تو کسی گوید که قبول کردم پس
قبول کننده از مولی الموالات شمرده و اگر این قبول کننده هم چنانکه نسب با تو یا کتبه مسطره چنانچه در ذورحم
مولات است یا نه چنانچه در ذورحم هر یک دیگر بر مولی الموالات است و بعد و هر دو اخذ ارث تو اند و ارث تو اند

و نزد امام شافعی و لای المولات را اختیار می نیست و مذمب امامیه درین مسئله مثل حنیفه است و علمای ایشان
 این ولای بولای همان جریه تعبیر میکنند و بعد از اینها مقرر می نمایند که بالنسب بر دیگران بعنوان دیگر
 شود و نه زین اقرار و نسب ثابت و مقرای یار و مرد بر قول خویش هم ظاهر و نشانی از انکذاب ای بامیر
 یعنی بعد موی المولات مقرر بالنسب علی الغیر و ارشاد است ای شخص که اقرار کرده شد به کس او به نسب بر دیگری
 باین طریق که ازین اقرارش نسب مقرر بآن غیر ثابت نشود و مقرر باین اقرار کنند و برین اقرار خود مقرر مکن
 او را ظاهر نشد یعنی کسی بآن اقرار کننده را انکذاب ننمود و پوشیده نماند که مقرر باین شرط بشرط و است آولی بیک اقرار
 نسبش بر غیر باشد بر خود و مثلاً شخصی مجهول النسب کسی گوید که این برادر من است یا عم من است پس اقرار
 نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این سیر من است نسبش با اقرار مقرر ثابت خواهد
 و داخل ورنه نسبیه خواهد گردید و دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقرر بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش اجد
 تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی و ارشاد بود ارشاد شری نخواهد شد و سوم آنکه مقرر باین
 میرود چه اگر از اقرار بر گردد و در وقت نبوی ثابت نخواهد شد و بشرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
 از اقربای نسبی مقرر باشد نماید لیکن این بشرط را ذکر کرده که متقابل در وجه و ارشاد مقرر باین بشرط
 توان رسید و مقرر باین بشرط از آن و ارشاد بشرط و مقرر باین اقرارش نخواهد شد و متقابل
 خودش گردانیده و نزد شاه شریف بعد ولای همان جریه یعنی ولای المولات آخرین مراتب ارشاد
 ولای امامت است که در صورت وجود امام و نبودن واری تمام ترک نیست با امام و مطلق الشیعه خواهد بود
 و در صورت بودن تنه از چهار زمره ورنه بعد از ایمی خورش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر است
 امام اختلاف است که برای امام امامت دارند یا بر فقر تقسیم نمایند پس ادا و حیثیتی است که آن
 بر زیاده شد از ثلث ایحان یعنی بعد از آن مال متروک با دای و حیثیتی که زائد بر ثلث مال
 بر دارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجزای ده بیست زائد بر ثلث متروک که مقدم بر ارث امام
 است سه بعد از اینها به بیت المال مال متروک ای فخته قصصالی به بیت المال آنست که حکام
 عادل جاس مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نموند و قس حوائج محتاجان از آن نمایند
 و نزد امامیه چون خاتم مراتب ارشاد و لا اله الا الله است به بیت المال سلطانین را مال متروک یعنی
 نیست و بر بقیان ورنه نسبیه که اهل فرض و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه
 سه قسم دارند و آن سه عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه
 قسم یک اهل فرض و عصبیه است و دوم عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه
 و قسم یک اهل فرض و عصبیه است و دوم عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه و قس و عصبیه

مجلس

مجلس

ثلث حق و نیست تمام خاله چنینی هم خاله علامیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرض میسرند و هم خاله اخیا فیه که اعمام را
 دوی تنها یک ثلث با خال و خاله غیر اخیا فیه بغالم و حدت سدس ثلث و بحالت زیادت ثلث ثلث معین کردن
 و این هر چهار از طبقه ثالثه اند و از دهم و چه که با هر طبقه وارثه است با ولدیت ثمن و بعد از ثمن بر پنج فرضیه و نیست
 و شرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبت و برنج خواهد شد پس نزد ایشان حدین پدری و بنت الابن از این
 نیستند که براسه اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربا است اند سنها هم اسباب
 فرض خالص سدس دی بر پدر و ابن یا ابن ابن اوست اگر چه مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر درین شعر
 چنین مناسبت سه فرض خالص سدس رسیده پدر است با ابن و ابن ابن اگر چه یعنی پدر را سه حال
 اول فرض محض که سدس است بوسی برسد سو آن چیزی دیگر با و میسرند و این در صورتیست که پدر یا بر سر است
 یا بر سر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر و فرض محض با سفل اولادیت است ذکر باشد یا انات عالی
 یا سافل و دوم عصوبت محض چنانچه میگویی سه فقره تعصیب حق دیگر نیست و ولد این هم ولد گرفت یعنی در صورتیکه
 اولادیت اولاد پدر است نباید در عصوبت شود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نزد اثنا عشری تعصوبت سدس
 بفرض و باقی بر و خواهد گرفت شوم فرض تعصوبت بر دوسه فرض تعصیب حق و هر دوسه بنت یا بنت ابن
 اگر با اوست یعنی اگر باید بدیست و دختر یا دختر پسریست باشد و در صورت فرض تعصوبت هر دو پدر راست سدس
 با و دختر نیز نیست و اگر گرفت و آنچه باقی خواهد ماند تعصوبت و نزد علمای امامیه در صورتیست که سوم ما بقی می ترکد که اگر
 نیست یا بنت الابن رود خواهند کرد و تعصیب این حکم نیست و بنت الابن نیست بلکه بنتا نیست هم نزدیکان
 درین حکم مشارکت دارد و سه چهارم چون پدر و ان تعصیب صحیح و یک یک در پنج جهات فرق
 مریک بعد ازین فرق راست شرح و بیان در حاجب و مگر پدر را و ان که گریست بدخل اب پیوسته
 به صحیح است و در نه فاسد است و بیست حصه بد مثل حصه پدر است زیادت یک حالت پس چهار چهار حال
 شد یک آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت بخالصه خواهد یافت و دوم اگر اولاد
 نداشته باشد عصوبه خواهد گردید شوم یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا
 سفل ظاهر است که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر است حاجب جدیت است و وجه صحیح
 است که در نسبش بسوی میت پدر است و دخل و مشته باشد مثل اب لای و اب لای و اب لای و اب لای و اب لای و اب لای
 یک یک بدخل ام میت میوز آن جد فاسد است چنانچه اب لای و اب لای و اب لای و اب لای و اب لای و اب لای و اب لای و اب لای
 مقام اختلافات جد با اب که شش شش بر با بود محمول نموده یک آنکه در سهام ام خواهد بود که پدر حاجب
 با و خود است و پدر نا حجب و نیست یا اتفاق فرقی حق دوی آنکه در سهام مادرند که خواهد شد که مادر را

یا البویه با وجود ام محب می شود یعنی مادر حاجب جدات هر دم است و در نزد مهابا ایستاد عشریه جد از اهل فرض
 نیست و از نقش بقرب است و اولین و اولاد حاجب است و ستم جد و مادری بصورت اجتماع او با جد یا جد
 پدیری یک ثلث است تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شرکت است
 و تقسیم شدن السویه یعنی ذکر و الا ناست ستم و جد و پدیری با جد یا جد و مادری ستم و ثلث ستم تنها باشد
 یا با جد پدیری و واحد پدیری متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت
 اختلاف ذکر و ناست لذلک ضعیف لانی منقسم خواهد شد گفت یوسف این ستم کیان به ستم تقسیم
 بر برادران کرد و قسمت محمد ایحانان به بر جرات این ستم نه برادران به یک نفر و خفیه بصورت تعدد و جرات
 و تقسیم ستم میان آنها اختلاف است قول امام ابی یوسف رحمه الله است که این ستم با السویه برادران
 جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد با المناصفه و اگر سه باشد ثلثا و اگر چهار باشد ارباعا قسمت کنند و همین
 قول ارجح است و امام محمد بن ستم بر جرات قرابت جدات تقسیم می نماید برادران قسمت نمیکنند پس اگر یک باشد
 بر و وجود قرابت دارد و جد و دیگر یک جرات قریب باشد ذات القرابتین در ثلث از ان ستم خواهد شد
 و ذات قرابت واحد یک ثلث از ان ستم و همین است مذکور شیعیه و تحقیق چنانست که شلثا تقسیم و کمتر
 همیشه خود و نزوج خود و از وی پسرسه بود و اند پس مادر جد پدیری این بود و جد و ذات القرابتین ستم که
 مادر جد و مادری او هم همان است و مادر جد پدیری و ستم ذات قرابت واحد است بدین صورت

ام ام

ام اب ام

الاب

سبب جد است اگر پدیری است حاجب او چه پدیر میگوید که سبب جد هرگز دیدن اگر جد واقع شده
 پس در ناست اب و بسوی ستم جد و اسلمه باشد مثل مادر جد پس چنین جد و پدیری را جد حاجب است چنانکه
 پدیر حاجب جمیع جدات پدیری است و ازینجا است که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ستم باز قری
 به هر طرفی که هست و که از هر جهت بعدی است به سبب بعد ازین باید دانست که جد قریب به سبب است از هر
 طرفی که باشد مادری یا پدیری برای محب کردن جد که بعد ازین باشد که ستم است ای جد قریب حاجب
 جد و پدیری ستم جد قریب هم حاجب جد بعدی است با تقارن و تقسیم ستم جد قریب ستم اهل منزلت و ان
 ستمی که اهل ستم من است فاسده پیوسته باز زن اب که با این ستم است این ستم جد و فاسده است

اما جده صحیح نیست که در نسبت اولی میست جده فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه پسر بی بی میست نسبت کنند
یک باب یا از آن یک میان دوام واقع شود و هر جده که در نسبت نبوی میست اب در میان دوام واقع نشود
صحیح باشد پس بطن و ام ام اب و ام ام لام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم از چهار جده است ام اب اب ام اب
هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادر و ام اب اب لام فاسده مادر و اب میان دوام واقع است
و در بطن چهارم از هشت جد است ام اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام ام اب هر سه جد است صحیح پدر
انده ام اب ام اب بطن بطن میان دوام فاسده پدری است و ام اب اب ام و ام ام اب ام و ام
اب ام لام هر سه جده فاسده مادر و اب و ام ام ام ام صحیح مادر و بطن پنجم از هشت جد است بطن بطن
میرسد پنج از آن صحیح و یازده فاسده و در یافت تعداد جدات در بطن دهم محتاج وقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی پس قاعده دریافت تعداد جدات اعتبار صحیح است از فاسد است که از شمار مراتب بطن و دیگرند
و هر چه باقی ماند این دو را بره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف تعداد جدات در آن بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیح است و باقی لامی فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شد
چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو باشد شش از آن بشمار مراتب بطن صحیح اند و بست و کشت فاسد
و علمای امامیه را احتیاج اعتبار صحیح از فاسد نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود
سه ماه بنات به هر یک بنات نصف و هر کثیره و ثلث میدهند به تاخیر عصبیات اند با پسر بیست
نصف خط پسر و هر یک بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت پسر بیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حصه آنها دو
ست سوم عصبیت که با پسر میت عصبه شود و بقدر نصف سهم پسر عصبه می برد با اتفاق بین افریقین سه ماه
بنات الابن سه همچنین است فرض بنت پسر نیست بنتی صلب میت اگر یعنی دختر پسرش
حال است پس اگر دختر صلبیه میت با او باشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحد را دو
ثلث فوق الواحد را سه و از بنت پسر دختر صلبیه مخصوصه صلبیه بلکه عام زیرا که دختر پسر صلبی باشد با فرتو
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن الابن و ابان ثقل بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند
نه و بود یک ز سایه پسر ابان علی است ای ستوده پسر و دختر پسر نیست فرض نیست پسر و ابان باشند ما فتنش است
یعنی حالت سوم نیست که ابان بنت الابن یک دختر صلبیه است یا بنت الابن یک باشد لکن آن که در جده ازین بنت
الابن علی است مثلاً ابان بنت ابن الابن سه و ابان یک بنت لابن است درین صورت سهم دختر و بنت لابن
نمکوره را اند بر سه بن نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه جده خواهد بنت لابن واحد علیا هر گاه نصف سهم دختر

سه ماه بنات
بنات الابن

فرقی از فرقی

پنج خطی غیر سدر نهاده یعنی ازین نه دختران سه گانه از فرقی اول علیا که بنت لابن است و دو دختری دیگر از فرقی اول باو می محاذی و مساوی البته نیست نصیبی که تر که خواهد گرفت و وسطی از این سه فرقی اول باو دختری که محاذی و مساوی است یعنی علیا از فرقی ثانی یکت سدرس بدیند باقی ماندن بقیه شش که سفلی از فرقی اول و دو سفلی و سفلی از فرقی ثانی و سه از فرقی ثالث باشند حصه باینها از تر که نیست نخواهد رسید بلکه باقی بتر که با بجا است از غلام سدرس بر ذوات الفروض مذکور رد خواهند کرد و غلامیست نیز با اینها در عصبه باین همه گفته است که او دختری ولیست یا با لایه صاحب سهم نیست و اصل لایه نصف سهم غلام او گیرد و باقیست مساوی سوازی او بقیه که بدین اگر باین بنات لابن پسری از اولاد لابن نیز در یک ازین سه فرقی باشند ازین همه بنات لابن بنت رخصه میکنند که پسند کرد در درجه باو می محاذی باشد و نیز آن بنت رخصه میکنند که در درجه ازین پسریا و با لایه بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه خواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر که بوجود این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پسند کرد میگرد و بنایست که سوا عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسند کرد باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست

الفرقی الاول علیا بنت لابن بنت ابن سفلی بنت ابن	الفرقی الثانی الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	الفرقی الثالث الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن حفظ بنت ابن
--	---	---

بر تقدیر غلام در صورت این مسئله بر پنج نوع متغیر میشود اول اینکه محاذی علیا از فرقی اول پسری باشد پس این هر دو تر که را عصبه باشد اما با هم خواهند گرفت و ثانیاً باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه سوازی وسطی از فرقی اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فرقی ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و ستم باقیه محجوب خواهند ماند و سوم اینکه سوازی از درجه سفلی فرقی اول باشد پس نصف بعلیا اول و سدرس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیا ثالث و این غلام اخلاصاً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه سجای سفلی فرقی ثانی باشد پس بعلیای اول و سدرس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی با این عصبه سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و سدرس ثلث سباعاً قسمت پذیر و وسطی ثالث بی بهره ماند و پنجم اینکه غلام در درجه سفلی ثالث باشد پس نصف سدرس

میرسد و حالت ششم آنکه به اینات و بنات این سال به از غصبت تمامه ایشان به اگر بجای مصرع ثانیه
 چنین میگفت بهتر بود معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پیری با خوا
 علامتیه یافته شوند خواهران عاقله را عصبه میگردد و اندر هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند نیز به غصبت بخوابان
 رسانند و عندالامامیه و لادیه نیز ذکر و انما شاهر که بود و کوفه و تر باشد حاجب آنهاست و حالت پنجم حالت
 حرمان آنهاست باین طریق سه به ملاقاتی و بنو الاعیان به از ابجد و این بخش دان به ساقط از
 ارث و هم بنو العلات به از اخ عینی ای گریه ذاتی به یعنی حمایه برادران و خواهران علامتیه و اعیانیه را بوج
 چهار شخص از در جراث ساقط باید دانست یعنی بجزیت نزد امام اچنینکه حمایه و بنو المختار خلافا لفقدهایه
 و الامامیه و قوم پدرست سوم پسرش چهارم این لابن و نز و امامیه سجای این لابن و اولاد و اولاد
 اولاد است که از هر اگر و نیز بنای بنو العلات مستحق پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بنده سبب امامیه
 در استناد بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مستحق بنو العلات اند و پسر بنو العلات
 مستحق ششم هم هست که بیانش میکند به اخت عینی به بنت و بنت پسر به عصبه گشتای برادر اگر به برادران
 بود و در این به انجا سبب و دست نه نشان به یعنی هرگاه خواهر اعیانی یا دختر صلبیه یا دختر پیری عصبه شود و بنو
 را محروم نماید گشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را با الاستیجاب به غصبت خواهد
 گرفت و نز و امامیه چون با وجود بنت یا بنت لابن اخت عینی خودش محرومست به برگرد بیا
 اخت لام سه مادری اخت را گشت بیا به در میان سهام مادران به یعنی احوال اخت خانی
 سابق در بین بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق سجال او دارد بیان که دم انجاماید و بر بیان
 عصبیات سه عصبه را اگر شرح طلبی به نسبی هست یا به هم نبی به همچنین است و نسخ بوجود این منظومه
 لیکن آردون لفظ شرح به التحریک مستغرب است پس سبب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبه را
 چو شرح میطلبی به یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبی و دیگری عصبه
 سببی تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت به نسبی و آن بنفسه بالغین هم مع الغیر است و غیر
 ضمیمه فتنه ضد مجمره و سکون تخمینیه یعنی ضرر و گزند و اینجا قبیل حشوت معنی شجر نیست که عصبه نسبی است
 قسم است اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انتساب او بسوی میت دخل انچه نباشد دوم عصبه بالغین
 و آن زمیست که یا عصبه بنفسه عصبه شود و سوم عصبه مع الغیر آن زمیست که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از
 زن دیگر ماند از بگریه میان عصبه بنفسه و عصبه مع الغیر در ان بنفسه شمار یار و چار قسم به بگره و بگریه
 اصل و میان به جزو اب جزو جد بود پس از ان به یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چهار قسم است

در بیان عصبیات بیان آنست که

عصبه نسبی

قسم اول جزویت قسم ثانی اصولیت قسم ثالث جزو ابیت قسم رابع جزو جدیت الحال تفصیل این اقسام را به
 سه کذب یعنی انش اگر چه باشد است و اب و جد هم اگر چه برتر است از اب و جد پس و این
 و ان اگر چه برتر است از اب و جد و این هم میدان است که برتر است از اب و جد پس و این
 تو را می زحمت و فهم نم یابد و پیغمبر باید که قسم اول که جزویت باشد برتر است از اب و جد پس و این
 و این را بنام این اصل است و دوم که اصل است و اب و جد باشد برتر است از اب و جد پس و این
 و این را بنام این اصل است و دوم که اصل است و اب و جد باشد برتر است از اب و جد پس و این
 چنانچه این را بنام این اصل است و دوم که اصل است و اب و جد باشد برتر است از اب و جد پس و این
 اعمام است و اینها را بنام این اصل است و دوم که اصل است و اب و جد باشد برتر است از اب و جد پس و این
 و اینها را بنام این اصل است و دوم که اصل است و اب و جد باشد برتر است از اب و جد پس و این
 که شرط عم آنکه غیر مادی باشد یعنی برادر اخانی پذیرد و وجود نبود و تقدیر و عم باین شرط هر چند ضرورت نیست که
 بنوا الاخیان از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن بر آن تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخیر بر توبی که موقوف
 در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله علیه است و علیه الفتوی صاحبین امام شافعی
 رحمه الله بنوا الاخیان و العلل را با جد صحیح و ارث بشمارند و یکی را حاجب یگرمی نمی انگارند و مذنب امامیه
 همین است و اختلاف دیگر در مقام است که نزد اهل سنت در پذیرش جاهلین تساوی دارند و کبر و صغر آنها را در
 از دیاد و انتقاص میراث و خلعت و احدی از اینهاست و این اختلاف بر پیغمبری از ترک راند بر حصه
 خود ندارد و ملکای ششیمه بجهت قائل شده اند و آن فتح حامی منله و سکون بای موحده در لغت ثبت است
 و بی جز است و در اصطلاح ایشان تخصیص این کبر است لباس بدن میثا گشته و شمیر و مصحف خاصه و اگر است
 ترک است و این شیا که مرثیه باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفید نباشد پس این شیا را اندر همهش بومی خواهد بود
 و باید داشت که از این اقسام را به عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهی بر فریضت خالصه دارند
 و زبانه عصبوت خالصه و وقتی عصبوت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت سه است اقرب پس اقرب و ترجیح
 بهجات قرابت است صریح و اقرب و قرابت را باشد و میکند و قرابتش و اینی درین انواع اربعه
 هر که قریب تر است بهت پس همان قریب تر باخذ میراث است پس علمیت مقدم است بر علم پدرش و بی
 بر علم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ و علای و این الاخیان را به علای بوجه قرابت و ارث و حاجب
 این الاخیان می شود و ترجیح درین انواع بهجات قرابت است هر که اقرب و قرابت واحد باشد اقرب
 و قرابتین و در دو مجتوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع علم اعیانی و علم علای اول ثانوی را مانع و حاجب باشد

و همچنین من جمیع این الایحیانی و ابن الایحیانی مقدم است بر علای الحال ناظم رحمه الله براسه توضیح قوت
 جاسته قریب است بیان میکنم سه چیز تو هیچ چیز ندیده است یعنی اگر نیست بزرگ اگر نیست بیرون بجای این شعر
 چنین میگفتم سه پدری را شمار کن لاشه است یعنی اگر محاذی وی که توضیح اقربیت و قوت قریب
 از آن تنها در فهم میباشد بالجملة حاصل مضمون شعر است که با وجود ایحیانی بر او برانداخته هم برادر با هم پدری
 علای را که تساوی را تبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندادن یا همین ایحیانی برای تو بهتر است زیرا که علای
 قریب است و ایچره دارد و ایحیانی ذوالقرابین است و تبه با مایه هم همین است که ترجیح بجای قریب است
 اگر در یک مسئله خاص که اجتماع این هم ایحیانی با هم علای است پس این الایحیانی حاجب هم علای است نزد
 بیان عصبیه بالغیر سه دان تو بغیر چار زن کاشان به فرض در آن نصف است لکن به نسبت هم نیست این
 بر شری به اخت یعنی و ابده پدری عصبیه دان بغیر هر یک با باخ و نصف از بده بیشک یعنی
 بالغیری زنیکه با عصبیه نصفه عصبیه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرضیه اینان نصف و دو ثلث است و
 آن خور و دختر پسر و خواهر عصبیه و خواهر عصبیه است که هر یکی از اینها برادر خود را که این لابن و برادر ایحیانی
 و برادر علای باشند عصبیه بالغیر میشوند و نصف نصیب از در حصه خود می برند با اتفاق فرق همین قدر است
 که اما سه چنین است را با رثا با القرابه تعبیر میکنند و اهل سنت را ث بالعصبه میگویند و دیگر فرق آنست که دختران
 پسری با این لابن که افضل از آنها باشد نیز عصبیه میشوند و در سبب اهل سنت چنانچه در مسئله تشریب گذشت نزد
 اما سبب قریب سقط بعد از پدر و سه زن که او را نشد فرض نصیب به باخ خود و گشت و نصیب به هم نیست
 هم چنین میدان به نسبت از تیر هم برین خوان به و نصیب محضی ذات العصبه به هر چند حکم است شاید پدر و شری
 و شریکه ناظم رحمه الله طریقی از اجازت است اگر چنین میگفت بهتر بود و مرد و برادرش نصیب به سینه برادرش را
 عصبیه کردن و غیره خلاصه اشعار است زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفروض نباشد برادر خود
 عصبیه نیکنم و برادرش هر چند عصبیه باشد لیکن چنین خواهر عصبیه تواند کرد و آن زن که هم و بنت هم و بنت
 از اند که در مرده ذوی الارحام نسلاک دارند و با وجود برادران خود که هم و ابن الهم و ابن الایحیانی باشند
 خطمی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه نهانتر از اباب قرابت یعنی از قبیل عصبیه مطلقه اهل سنت اند
 که با برادران خود نصف حصه برادران میگردد بقاعده لکن خط لایحیانی بیان عصبیه مع الغیر
 دان مع الغیر زنی کوشد به عصبیه باز نمیگردد بلکه پدری را که پدر یا زبنت و بنت این نظیر یعنی
 عصبیه مع الغیر نیست که با زن بگیر عصبیه شود و هر چند فرض آن زن باقی ماند بکیر و نظیر آن خواهر غیر مادر است
 یعنی اخت ایحیانی یا علایه که با بنت صنفی است یا بنت لابن عصبیه میشود و باقی تر که فراموش میگرد

باید دانست

باید دانست

و در اما سبب اختصای غیر علامتیه و اولاد این حاجب است که اما الحال فرق در عصبت مع الغیر و عصبه بالغیر بیان
 میکند تا آنکه بالغیر گشت غیر در آن بی عصبه است منفرد ایجان بی در مع الغیر غیر را می یابد عصبه منفرد و اما این
 یعنی تفرقه درین برد و عصبات است که اگر عصبه بالغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی
 بی عصبه است و آنکه عصبت مع الغیر است غیر که او را عصبه ساخته خودش سبب است تنهایی بی عصبه است بلکه این مع الغیر
 بعیت کن غیر عصبت حاصل شده بیان عصبت سببی یا فتم چون فراغ از نسبی یا تاکنون بیان
 کنم سببی یا بنده اگر کسی کند از او است مولاش ای حجت نهاده نیست از اهل فرض و تعصیب یا از
 نسب و ارثش بعید قریب یا اوست مولى العتاقه و اثبات باشد بعین که است آخر عصبات یا یقرباید که چون
 بیان عصبات نسبیه فراغت یافتیم اکنون بیان عصبات سببی میکنیم تا آنکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
 مولى العتاقه آن حقیق خواهد بود دلیل اگر از اهل فرض و عصبات نسبیه عقیدین مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
 نیست بشریت ثابت شده که بعین مولى العتاقه آخر عصبات محقق شد و و ارث ترک محقق خواهد شد و تعصیب
 و ریجای معنی و العصبه است و شعر آخر خالی از حد است نیست اگر چنین گویند به و ارث او بود همان مولى که شوق
 عصبت است و ارث ظاهر الدلالة برید عا و از حد شات پاک و صاف باشد مگر این جمیع بود تقدیم یا بر مری
 بنزد ویم بعد ازین انداز مولى به عصبات ذکور این مولى یعنی این مولى العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم است که
 با وجود او ذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولى العتاقه عصبات ذکورش در میراث
 اولی از میراثی الارحام هستند و عصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولى العتاقه
 بر ذوی الارحام است و این مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در حق هم شرط کرده اند
 که بوجوبند باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد
 یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی ولا شمرده و در میراث
 مولى العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر داخل و رتبه نسبی اند و در حق شرط است که به تبرع باشد حق
 واجب بوجوبند و ایمان کفار و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجوب زمین گیری و کوری شرعی و غیر
 و غیره و اینها را سببه گویند یعنی غلامیکه با عتاقش و لا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولى از ضمان
 جریره و عتق یعنی ضمان خواست جنایات که بر او نهاده باشد پس بدین شرط مذکور مولى العتاقه و ارث حقیق
 خود میشود اگر عتق و ارث نسبی نهاده شده باشد و در صورت انعدام عتق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و ریجای
 فقدان اینها بعصبات نسبیه منقسم میرسد و در زمان انعدام منقسمه و لا بعصبات ذکور آن منقسم میرسد و لا اتفاق
 بین الفرقین منقسم خود نمیشود از او خود بخود اگر ملک بین فدا و یا بعصبت یا مولى و یا مولى که منقسم بود و مولى

مولى العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است و در صورت فقدان مولى العتاقه عصبات ذکورش در میراث اولی از میراثی الارحام هستند و عصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولى العتاقه بر ذوی الارحام است و این مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در حق هم شرط کرده اند که بوجوبند باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی ولا شمرده و در میراث مولى العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر داخل و رتبه نسبی اند و در حق شرط است که به تبرع باشد حق واجب بوجوبند و ایمان کفار و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجوب زمین گیری و کوری شرعی و غیر و اینها را سببه گویند یعنی غلامیکه با عتاقش و لا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولى از ضمان جریره و عتق یعنی ضمان خواست جنایات که بر او نهاده باشد پس بدین شرط مذکور مولى العتاقه و ارث حقیق خود میشود اگر عتق و ارث نسبی نهاده شده باشد و در صورت انعدام عتق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و ریجای فقدان اینها بعصبات نسبیه منقسم میرسد و در زمان انعدام منقسمه و لا بعصبات ذکور آن منقسم میرسد و لا اتفاق بین الفرقین منقسم خود نمیشود از او خود بخود اگر ملک بین فدا و یا بعصبت یا مولى و یا مولى که منقسم بود و مولى

مندی حضرت و اینها منقسم است و مولى العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است و در صورت فقدان مولى العتاقه عصبات ذکورش در میراث اولی از میراثی الارحام هستند و عصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولى العتاقه بر ذوی الارحام است و این مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در حق هم شرط کرده اند که بوجوبند باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا بنفی آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی ولا شمرده و در میراث مولى العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر داخل و رتبه نسبی اند و در حق شرط است که به تبرع باشد حق واجب بوجوبند و ایمان کفار و غیر آن و عتق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجوب زمین گیری و کوری شرعی و غیر و اینها را سببه گویند یعنی غلامیکه با عتاقش و لا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولى از ضمان جریره و عتق یعنی ضمان خواست جنایات که بر او نهاده باشد پس بدین شرط مذکور مولى العتاقه و ارث حقیق خود میشود اگر عتق و ارث نسبی نهاده شده باشد و در صورت انعدام عتق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و ریجای فقدان اینها بعصبات نسبیه منقسم میرسد و در زمان انعدام منقسمه و لا بعصبات ذکور آن منقسم میرسد و لا اتفاق بین الفرقین منقسم خود نمیشود از او خود بخود اگر ملک بین فدا و یا بعصبت یا مولى و یا مولى که منقسم بود و مولى

الحال ناظم حلال تدبیر بیان میکنند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس بیگوید اگر ذی رحم محرم کسی در ملک ذی
در آید و خود بخود یا با عتاقش آزاد میشود و با نکش عصمت ولای او میرسد و بولی العتاق او دیگر دود و در جمعی عبارت از
صاحب قرابتی که سبب هم دولا متحقق شده باشد و ذی رحم محرم آن ذی القربی است که بصورت ذکورت احدی
ذو الوشت اخیری شرعاً کالج بینا جائز نباشد و بقید ذی رحم محرم رضای خارج شده اند اگر مالک آنها شود
منعق نخواهند شد و تحتارامیه عتاق محرم رضایه است باید دانست که اقربا است هم اندکی که قریب
و آن اصولی اند هر چند بالا روند و فروع هر چند فروتر باشند هر کس که مالک نیکی ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دو م متوسطه که ائمه و اخوات و اولاد
اتحاد اعمام و عمات و خوات و حالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
لشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرع رجالی اقربا متوسطه را همین حکم است و در مشرک
نسوان این حکم نیست که بشرع آنها سوا سی و همدین دیگر بلا قصد آزاد نمی شود و عمو دین و مادران و اولاد
و فروع است موم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد و اخوات و حالات باشد اینها بجز مالک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان الفریقین باید دانست که لفظ کس در مصدقه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد و کما از استر با سه ملوک باشد یا از خبیثه اقربای او
و قد صدق است که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افتد خود بخود بلا قصد عتق آزادی می شود
پس بجای مصدق ثانی چنین بایستی گفت مصدق عده که ملک قریب خود است و بد
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود دست تصریح بدان ضرورت نیست که آزاد و عده ای و بوجه
متولد سه بنت حره شدند پس پیچاه زن سه مل و بجز بنمودند در شرعیه پدر به اتفاق
انجمنین اگر انت او که یک بیت دو دیگر سی داد پس مال پدر به سه دختر و و ثلث
فرض شان ده مل و بجز آن دو دختر که لودای و انا پدر شان خریدند آنها ثلث باقیش سه و لاله
لوه بخش از آنها را بدی سه نفر لهما حب سی صاحب بخت را که دو سی و صحت مسئله شود و ظاهر از چهل
بیج که تولی با هر آیین شالی است از مثل مولی العتاقه تفصیلاً اینست که اگر کسی حره را عید در ملک خود
آورده سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد و در حریت و عیدیت متبع
میباشند پس زین هر سه دختران دو دختر که بری و صغری باشد و بعضی پیچاه دینار پدر خود را که عید است
از مالکش خرید که زندگن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار هر دو قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکه اش ثلث تزر به فریضه هر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

ای دلبر به ارث مدلی است منعدم بشک گویند و جراث بر دو یک مدلی است مفعول است از اولای مجتمعه
 انتساب و توسل پس مدلی به شخصی است که بواسطه انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود و بسبب
 کسی مثلا جنت است مدلی است و اب که واسطه این اولاست مدلی به باشد و همچنین ابن لابن مدلی و ابن
 که واسطه انتساب و گزیت شده مدلی به است ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اول
 و انتساب تا عده است که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی مستحق جمیع ترک است تو بهجت واحد مثل
 خصیبت ارث مدلی معذورم خواهد شد و این علی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه وجو جراث برده یکی نباشد مثل
 پدر که باخوة مدلی به است و بهجت واحد که حصوبت است تمام ترک را گرفته مدلی را باخوة اند از ارث معذورم کرده
 با آنکه جراث پدر دیگر است جراث باخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب چنانچه جراث ابن لابن مدلی به
 اضنی لابن حاجب مدلی ای جد و ابن لابن است سه ور نه شد مستحق کل پس اگر به شد بیگ جراث مدلی که
 نیست مدلی ز وراثت شماره ورنه او را از ازل ارث شماره آشی و اگر مدلی به مستحق جمیع ترک نباشد پس اگر سبب است دیگر
 از مدلی به و مدلی اتحاد باشد از وراثت نخواهد بود مثلا ام با ام الام که در صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترک
 بهجت واحد که فرضیت باشد نیست لکن حاجب لی یعنی ام الام است که مدلی را مستحق بمان سبب هر موت بود
 که مدلی به و اگر گرفته بهت ورنه ای اگر سبب است هر یک از مدلی و مدلی به متحد نباشد در صورت مدلی را از ازل ارث با
 چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب لی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر و اخ و اخت
 و سبب ارث اخ و اخت است بیان فرق و محروم و محجوب محجوب حرمان به آنکه از ارث
 شود محروم به نزد ما بشک است کالمعذورم به نیست حاجب بهر دو محجوب صلا و دیگری را یکی به سبب محجوب
 رفیق و هم قاتل و حاجب غیر نیست افی عاتل و زبان مسعود میکنند اظهار که کومت حاجب محجوب نقصان
 ای سبب که بسبب از سبب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حقیقه به شک مثل معذورم است که گاهی
 هیچ یکی از محجوب نقصان و حرمان حاجب دیگری در ند سبب ما نیست و چنانچه کافر و رفیق قاتل مورث که در
 محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم
 لاب گذشته است این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترک هم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
 که محروم حاجب دیگری محجوبان است از محجوب حرمان درین شمار است الف اظهار که عیبه خطمی است محجوبان است
 ام کافر و بیع و بهر شورا نزد او یک نصف نزد ما به این مثال محرومی است که کفرش باعث حرمان گردید
 میگوید که مادر گوی که باشد نزد این خود و بیع خود را میدید بر چهره این هر چند بوجه کفر محروم از میراث است لکن حاجب بهجت
 از نقصان بیع و تر و با فرق و حقیقت که اندر الا امید نصف بهر خواهد رسید و وجود این کافر نقصانی نیز نخواهد

بیان فرق محروم و محجوب محجوب حرمان

رسانید و این مثال با خود از او ایست که زنی مسلم پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گزیده شده در گذشت بقرین
 و زید بن ثابت رضی الله عنهما که نصف قرکه بر آن زوج کردند و همچنین و این مثالهای دیگر یک بر آن است
 پس هر شتر یعنی شالهای دیگر اگر تعلق و قائل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم بر آن است
 و توضیح مسئله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختر یکی کافره و زوجه و اخوین گزیده شده و وجه بله جو و بنت برج است نزد
 خفیه امامیه و ثمن نزد این مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت این مسلم گزیده شده کافره
 صاحب بیده مسلم نخواهد بود و بالاتفاق بین افریقین و بنابر مذمب این مسعود باید که نسبت این از نصف باشد
 محسوب شود و آنکه محسوب بچهره ان است و حاجت خیر و نمایان است و حاجت او بر وجه و محسوب و نزاع
 نیست در دو که است بالاجماع هرگاه که حال مرد و زن نشین گردید پس مالی محسوب بشود تا تنیاز میان بر
 حاصل شود و هر گاه که از وره که فی سبب صاحب و نمایان گردیده آنرا محسوب بچهره ان ساخته است این محسوب
 و دیگر از او و بوجه حرمان و نقصان صاحب است بالاجماع و نزاعی و خلا فی این مسعود و درین خصوص مردی
 نشد و همین مختار امامیه است آنکه دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محسوب بچهره ان صاحب
 بچهره نقصان باشد اختراع مطلقا با تقیید باید و زنی اگر هم گردیده اب و ام پس زاب اگر چه شنیده
 هر دو محسوب لکن ای و بلند بچهره نقصان بام برسد زنی با و به بجای ثلث سدس او را بچهره خواهد
 برادریت مطلقا که در آن قید عینی و علاقائی و کذبانی بچهره نیست اگر دو نفر باشند از آن و با اینها اگر مادر و پدر
 بنهم گردیدند و اجتماع اینها با اخوین صورت است پس آنکه پدر بر چند آن اخوة و اخوات محسوب شده اند لکن با و را
 از اینها محسوب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار فرزند یا یک برادر
 و دو دختر باشند و عیانیه یا علائیه و نه حاجت در بچهره نقصان خواهند شد و در نقصانی با مادر نخواهد رسید
 و دوم مثال آنکه محسوب بچهره حرمان صاحب بچهره حرمان باشد مادام که با او به است تمام بچهره
 اگر چه محسوب بام زید و پدر شد ولی گشت از وزارت پدر به مادام که شد و او را بچهره حرمان او با بیده یعنی اگر
 با ام ام ام ام الاب و پدر و با شتر هر چند درین صورت تمام الاب با وجود اب محسوب لکن اب بچهره حرمان شد
 لکن از ان ام الاب محسوب ام ام ام از در شتر خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکور را از ام الاب محسوب حرمان پیدا
 شد و لکن اینجا تعلق الشی بنفسه ملازمی آید الحال فرقی بخوئی میان محروم و محسوب بیان میکند و میگوید یعنی
 اصطلاحی محروم به با تو گویم که تا کنی محروم نیست محسوب بچهره حرمان او و به است فرقی میان آن بر و در شتر را
 گفته ام موافق چاره شد از اینها یکی او را چاره نیست محسوب نیست و ممنوع است از عالم این چنین مسعود
 نیست و در شتر هیچ وجه محروم نیست در ذات خویش کمال مدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

[illegible][illegible]

۵۴۵

[illegible]

طریق خلافت نامیہ دران دو صورت اگر ایک است
که تیرستان مرتبطه در بی و صاحب الامر خود است
که داخل طریقه گشتن است اما این امر ممکن نیست

نشان عول به یکند مخزن ارد فایسما هم به ساز از حول این حساب تمام به یعنی افزای خرج مفروض + عدد
مکافا کند مفروض به عولی و زلفت بمعنی جو و میا این از حق نقصان زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت
جزوی از اجزا و مخرجی است که کافی مفروض محتمله نباشد به مخزن مذکور یعنی چون مخرجی از دو فای مفروض محتمله ممکن کند
بر مخرج مذکور عدد زیادت گفتند که این مفروض مذکور و فای نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان
رسیدی در مفروض بیع و زلفه بر نسبت واحد باشد و حکمای نامیه عول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و بعضی
از دیو و مفروض محتمله و استعاضه مخرج نقص بر مایه رای پدر و زوجهین عالمه می نمایند و نبات و اخوات

میکنند و هشت و بست که چهار و دو را عادت و این متوافق را متوافق بکسری از کسور نشود خوانند مثل متوافق با نصف
 یا متوافق با ربع الی غیره لکن او طریق دریافت این کسرهاست که عدد ثالث که عادت هر دو است منخرج همان کسر قرار
 داده شود مثلاً دو منخرج نصف است و چهار منخرج ربع و در توافقی جز و فوق و فوق همان کسر را گویند که عدد عادت هر
 آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر از عادت هر دو نباشد آن هر دو عدد را با هم مقایسه نماید و آنست و این نسبت را
 تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قول قول جعفر لم بعد قوله غیر از این هر سه قسم و هشت
 لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از تقسیم نیست باندک تغییر مندرج چنین
 درست میشود ع جعفر از حمت لائق یاد است به پیشبده عائد که گاهی در تعریف داخل چنین گویند اگر بر
 اقل مثل یا شالتر افزایند مائل اکثر گردد چنانچه بار بار چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
 دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل نسبت میخورد تقسیم شود و توافقی را دو قسم اعتبار کرد و یکی از آنکه عدد
 ثالث که مضی هر دو باشد معیار اقل عدد دین بود کما مر این را توافقی حقیقی و توافقی بالمعنی الاخص گویند و دوم که
 ثالث عادت اعم از معیار و متحد اقل عددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر مضی هر دو فرض کنند و
 این را توافقی بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافقی داخلیم بهم داخل است از توافقی حقیقی تقسیم کنند و این
 که در اصول آتی بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض توافقی را نیز توافقی شد و طایفه در حالت
 قلت رؤس کثرت سهام داخل را در عادت مائل محسوب کرده تا مثل حکمی میگویند لیکن با هم جمع اندین تصرف را
 جائز ندانسته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافقی اگر اعداد عاده دو و گویا زیاده یافته شوند اکثر
 اعداد عاده را در عادت افتا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عادت آنهاست هم دو و یک مقبض چهار است
 همچنین دوازده و مجده که دو و سه و شش هر سه عادت آنها لکن شش را اعتبار است و شناخت تامل میخواند
 در نسبت اکثر در یافت داخل توافقی و تباین تا بل یباید پس اصل طریق معیشت آنست که عدد اقل را
 از اکثر براند اگر یک مرتبه یا برتر باقل مضی اکثر باشد میان هر دو داخل است اگر اقل اکثر را تا کرد و اکثر اکثر
 فوق او را باقی ماند که اکثر اقل است این اکثر از آن اقل برآورد و همچنین یکدیگر میکنند چنانچه تا اینها محصل منتهی شود
 پس اگر بدین طریق یکی گیرند افتا کنند اینها توافقی باشد و آخرین عدد که منتهی واقع شود میان منخرج دوقی خواهد بود
 اگر دو باقی ماند توافقی با نصف است و اگر سه باشد ثلث علی بن ابی قیس تا عشر و در زائد از آن بخردی زیاده
 و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت بخشش مرتبه از پنجاه و چهار جزا نداشت باقی ماند و در
 چون شش را هشت برآورد و باقی ماند و مگر دوازده از شش طرح کنند با بکافه در این سخن و در منخرج نصف است
 که جز و فوق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از اعداد عددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون نیز از نه برآوریم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوریم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
 واحد را عدد نمی شمارند باین تعلیه بعضی ارباب فرائض هم واحد را عدد گرفته اند هر جا که المظهر عدد در کلام شان یافته شود
 غیر واحد را بنا شده بیان تفصیح مسائل به گشت از بهر تسهیل و منضبط بفت حاصل نیز فهمیم در رؤس سهام
 سه شمره در رؤس هر دوس چهار درگاه این میان تفصیح مسائل فرائض است و تفصیح عبارت از تحصیل اقل عددی است
 برآورده و این سهام مجتمعه مسئله در کتب از ان استخراج سهام مذکوره بالا که ممکن نباشد و نیز و علمای این علم برای هم
 مسائل و صورت تقسیم بفت اصل منضبط گشته سیدان باین رؤس سهام باید شمره و چهار در رؤس و کس
 بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام سه از سه و یک رؤس سهام یکم که ترابشر تمام
 بر تامل رؤس سهام در عدد و یا دخلت شد تمام است قسمت صحیح ورنه اگر گشت بر یک فریق بی بدر
 سهم او منکسر و بی بعد و بر رؤس شش خلعت گردد و با توافق بزین باصل محول به وفق عدد رؤس بی جواز
 در میان باصل محول بزین به جمل عدد رؤس بی طرفن به تالمم و بعد میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
 و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم محل اولی است که میان عدد رؤس سهام تامل یا دخل که آنرا تامل حکمی
 گویند باشد در آن وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بالا منقسم خواهد گردید مثال تامل حقیقی زروج یک
 اختایمانیه که هر یک مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تامل حکمی که عبارت از تدخل است شود بر تامل
 سه دختران مستحق ثلثان مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تامل یا تدخل در جمل رؤس سهام نباشد پس اگر
 سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر منکسر نشود و کس در سهام
 و رؤس فریق منکسره سهام علیه تدخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس فریق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
 عالم نباشد و در محول اگر عالم باشد ضرب کنند و تقسیم مسئله نمایند مثال تدخل حکمی است در غیر عالم
 فریقین باین هر یک مستحق یک مدین و دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از شش در سهام اربعه و رؤس از دوازده
 ایشان توافق حکمی اربع است پس تفصیح مسئله از جده میشود بضر سه که رابع رؤس است و در اصل مسئله و مثال
 در عالم بطلان حقیقیه زروج مستحق رابع و ابوبین مستحقین سیدین و از دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از دوازده محول خواهد
 و در سهام ثانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی باشد پس تفصیح از سی خواهد شد بضر و دو که ثمن شانزده است و در
 بنات و محول و مثال توافق حقیقی در غیر عالم بالاتفاق ابوبین مستحقین سیدین و دوازده دختران مستحقین ثلثین که مسئله
 از شش در سهام اربعه و رؤس بنات شش مسئله توافق یا بضر پس تفصیح از سی بضر پنج که نفعه خواهد باشد
 در شش و مثال شش عالمه جذبه سبیل است زروج مستحق زروج و ابوبین مستحقین سیدین و شش بنات مستحقه
 و ثلث مسئله از دوازده محول بیانزد و در سهام ثانیه رؤس سته بنات توافق یا بضر پس تفصیح از چهل و

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام
 مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تامل یا تدخل در جمل رؤس سهام نباشد پس اگر
 سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر منکسر نشود و کس در سهام
 و رؤس فریق منکسره سهام علیه تدخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس فریق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
 عالم نباشد و در محول اگر عالم باشد ضرب کنند و تقسیم مسئله نمایند مثال تدخل حکمی است در غیر عالم
 فریقین باین هر یک مستحق یک مدین و دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از شش در سهام اربعه و رؤس از دوازده
 ایشان توافق حکمی اربع است پس تفصیح مسئله از جده میشود بضر سه که رابع رؤس است و در اصل مسئله و مثال
 در عالم بطلان حقیقیه زروج مستحق رابع و ابوبین مستحقین سیدین و از دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از دوازده محول خواهد
 و در سهام ثانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی باشد پس تفصیح از سی خواهد شد بضر و دو که ثمن شانزده است و در
 بنات و محول و مثال توافق حقیقی در غیر عالم بالاتفاق ابوبین مستحقین سیدین و دوازده دختران مستحقین ثلثین که مسئله
 از شش در سهام اربعه و رؤس بنات شش مسئله توافق یا بضر پس تفصیح از سی بضر پنج که نفعه خواهد باشد
 در شش و مثال شش عالمه جذبه سبیل است زروج مستحق زروج و ابوبین مستحقین سیدین و شش بنات مستحقه
 و ثلث مسئله از دوازده محول بیانزد و در سهام ثانیه رؤس سته بنات توافق یا بضر پس تفصیح از چهل و

مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تامل یا تدخل در جمل رؤس سهام نباشد پس اگر
 سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر منکسر نشود و کس در سهام
 و رؤس فریق منکسره سهام علیه تدخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس فریق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
 عالم نباشد و در محول اگر عالم باشد ضرب کنند و تقسیم مسئله نمایند مثال تدخل حکمی است در غیر عالم
 فریقین باین هر یک مستحق یک مدین و دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از شش در سهام اربعه و رؤس از دوازده
 ایشان توافق حکمی اربع است پس تفصیح مسئله از جده میشود بضر سه که رابع رؤس است و در اصل مسئله و مثال
 در عالم بطلان حقیقیه زروج مستحق رابع و ابوبین مستحقین سیدین و از دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از دوازده محول خواهد
 و در سهام ثانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی باشد پس تفصیح از سی خواهد شد بضر و دو که ثمن شانزده است و در
 بنات و محول و مثال توافق حقیقی در غیر عالم بالاتفاق ابوبین مستحقین سیدین و دوازده دختران مستحقین ثلثین که مسئله
 از شش در سهام اربعه و رؤس بنات شش مسئله توافق یا بضر پس تفصیح از سی بضر پنج که نفعه خواهد باشد
 در شش و مثال شش عالمه جذبه سبیل است زروج مستحق زروج و ابوبین مستحقین سیدین و شش بنات مستحقه
 و ثلث مسئله از دوازده محول بیانزد و در سهام ثانیه رؤس سته بنات توافق یا بضر پس تفصیح از چهل و

در روس اخوات سسته و سهام آنها توافق کلی بنصف است و نصف روس با عین برکس اخوات ششگانه اخفیه نامت
 و در این سه مسئله از نه باشد بضر ب سه و سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایچیه
 مسئله از شش محل بنفست و تصحیح از نسبت یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه ششروانی
 از این شمار وجه تعقید عالی از تقیم نیست علی الخصوص من لعی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسیته انداخته هر چند
 باینکه تغییر دین درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سه مصرع ب لکن تمام شمر را باین شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان سه است
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع ضمیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل زنی پس اکثر را در همان اصل عول ای و انا یعنی اصل ثانی است اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداول باشد پس از جمله اعدا و شد اعدا روس متعدد عدد در روسی که
 اکثر باشد از او اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعد عالمه ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از نسبت تصحیح و در
 بضر چهار که اکثر اعدا در روس شد اعدا است و نسبت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لازم مسئله از و از ده است و عول پانزده و تصحیح از یکده شش و بضر و از ده که اکثر اعدا و شد
 است در پانزده عول سه و در توافق یکی دیگر زن و وفق یکانی حاصل ای پرفتن و در این مجموع سوم گرای خوشی
 شد توافق و گرنه در کل او و همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل به یعنی اصل ثالث اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداول باشد پس از نسبت توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حد المتوافقین
 در کل بعد از روس آخر ضرب کنند و از حاصل این ضرب را در وفق اعدا در روس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 را تا اگر حاصل ضرب و م با این توافق و هشتم باشد و در کل را بچ زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و ستتر است یعنی شش حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ششین حصه مجده بنات و چهار یعنی شش
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سه است و چون در اعدا در روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عدد در روس آنها که نه باشد که تقسیم پس اعدا در روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق به نسبت
 بضر سه و در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق ثالثه است و بضر ثالثه یکی جمیع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا پانزده توافق ثالثه است و بضر ثالثه چهار در کل آخر یکده شد و پانزده و از او اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار برابر و سیصد و بیست و شد تصحیح مسئله نمودیم و در این مسئله نیز و اما سه

در این سه مسئله از نه باشد بضر ب سه و سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایچیه
 مسئله از شش محل بنفست و تصحیح از نسبت یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه ششروانی
 از این شمار وجه تعقید عالی از تقیم نیست علی الخصوص من لعی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسیته انداخته هر چند
 باینکه تغییر دین درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سه مصرع ب لکن تمام شمر را باین شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان سه است
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع ضمیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل زنی پس اکثر را در همان اصل عول ای و انا یعنی اصل ثانی است اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداول باشد پس از جمله اعدا و شد اعدا روس متعدد عدد در روسی که
 اکثر باشد از او اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعد عالمه ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از نسبت تصحیح و در
 بضر چهار که اکثر اعدا در روس شد اعدا است و نسبت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لازم مسئله از و از ده است و عول پانزده و تصحیح از یکده شش و بضر و از ده که اکثر اعدا و شد
 است در پانزده عول سه و در توافق یکی دیگر زن و وفق یکانی حاصل ای پرفتن و در این مجموع سوم گرای خوشی
 شد توافق و گرنه در کل او و همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل به یعنی اصل ثالث اگر بعضی اصل
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداول باشد پس از نسبت توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حد المتوافقین
 در کل بعد از روس آخر ضرب کنند و از حاصل این ضرب را در وفق اعدا در روس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 را تا اگر حاصل ضرب و م با این توافق و هشتم باشد و در کل را بچ زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود ضرب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و ستتر است یعنی شش حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ششین حصه مجده بنات و چهار یعنی شش
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سه است و چون در اعدا در روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عدد در روس آنها که نه باشد که تقسیم پس اعدا در روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق به نسبت
 بضر سه و در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق ثالثه است و بضر ثالثه یکی جمیع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا پانزده توافق ثالثه است و بضر ثالثه چهار در کل آخر یکده شد و پانزده و از او اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار برابر و سیصد و بیست و شد تصحیح مسئله نمودیم و در این مسئله نیز و اما سه

جدات و اعمام را بنات حاجی اند و مثال بن اصل نزدشان نیست که چهار ازواج مستحق است ربع و شش اعمام مستحق بانی و نه ازواج استحق ثالث مسئله نزد و ازده است و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان مرد و زن ازواج اربعه اعمام سته توافق بالنصف است بضر و نفق احد چهار از و ازده شدند و از آنجا اعدا ازواج تسعه توافق بالثلث است بضر ثالث احد چهار از و آخر سی شش حاصل شدند و از آنرا اصل مسئله ضرب کرده و حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت از احوال محبوب البیاض اند و اعمام اقمیه تر که بعضی است خواستند گرفت مثال مسئله عالم چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از و ازده و حول بسیر و ده و تصحیح از چهار صد و شصت و شصت چون در اعدا در دین ازواج اربعه احوال سته توافق بالنصف است بضر بضر نصف احد چهار و جمیع آخر و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضر بضر ثلث یکی در کل دیگری نیمی شش حاصل شد و از بضر باین حاصل شد و در حول چهار صد و شصت و شصت بشوند سه در میان بن بن جمیع یک و دیگر بغیر ثلث یک و بملغش در کل سوم که بجان و همچنین تا اخیر بعد از آن مجتمع زن اصل و حول ای یارب حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل حایم از اصول اربعه که اگر میان اعدا در دین متعدد و منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا در دین اصل و حول و از ده کل دیگر ضرب کنند و حاصل در کل سوم و همچنین تا بن دین ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اخیر عالم باشد و در حول آن اگر عالم بود بضر باین و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً از و زوجه شش جده و ده دختر و بیست و شش عم مسئله از نسبت چهار از و تصحیح از چهار و حول بدین طریق شش که سه باشد حصه و چنین است و سده که چهار باشد سهم جدات سته است و در و ثلث که شش ازده بود و نسبت بنات عشره است و یک بانی بر اعمام سبعة و میان اعدا و سهام جدات و بنات و اعدا در دین نهاد توافق بالنصف است نصف و حسن حکم که سه باشد و نصف و س بنات که پنج باشد که تقسیم دین و دو سیم و بیست و بیست که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضر یک و دیگری و حاصلش در ثالث و بملغش در رابع و دوه و ده حاصل شدند و بضر میان در اصل مسئله چهار و حول بدینگونه و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیب نمی زنند پس مثال بالافاق فرقی نیست که در و زوجه و سیم مسئله از بیست و شش تصحیح از چهل و بیست بضر در سه و حاصلش در بیست و شش و تقاض عالم بیست و شش اعیانیه و پنج اخت اعیانیه و سه جده مسئله از شش است و حول بیست و شش تصحیح از سصد و سی و پنج بضر در دین از اعیانیه سبعة و در اعیانیه خیمه و حاصلش در جدات ثلثه و بملغش در سبعة حول بلکه درین اصول از اصول ثلثه اول را هم مرعی و ملحوظ باید و بیست یعنی اول میان مرد و زن و تقصباتا خطه نسبت کرده هر چهار اصول ثلثه مندر بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را بجا کنند چنانچه در ضمن بنات شعاری بدان کرده شده و بضر یک و در شعاع اول خیلی غیر مرغ و واقع شده لهذا اندک تغییری در شعاع و درست بگذارد و تباین او و جمیع یک

بجمله و در وزن بیشک در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم که تو خواهی که سازیش متعین و حصه هر فریق از تقسیم سهم هر فرقه از اصل و حول به وزن بمغروب یا بر من بی حول به حاصل این بقعه جمهوری سهم هر فرقه سهم مذکور به هرگاه حال تقسیم بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طریق متعین که سهام و رؤس رؤس و رؤس آنها مختلف است به نسبت بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تقسیم و تحقیق نمایی که از تقسیم چند بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل و مساله غیر عاقله از حول و مساله عاقله بوی رسیده باشد و بیکه را تقسیم مساله اصل حول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فرقه که سهام اصلی او ضرب کرده اند و تقسیم مذکور یعنی تقسیم و اندک شلار و ج و سه اخوات خیافیه و شش اخوات عیانیه مساله از شش حول به چون بیان سهام اخوات عیانیه رؤس آنها توافق با نصف است نصفش که سه باشد بگیرند در صورت میان خود رؤس تا ثلث سه در نه ضرب کنند و از است و بهفت تقسیم مساله نمایند و حاصل بر از ج سه سهم بود و بفرش در سه نه شدند و بر است شلار خیافیه و سهم بود و بفرش در سه شش شدند برای سه عیانیه چهار شوند بفرش در سه و زده شدند بیکه از این شلار شلار متن خالی از سهم نیست و در شهر اول آوردن شلار سهم بعد فعلی وجود ذکر حول در مصرع ثانی تکرار بیست که مصرع را بدین مصرع مبدل کنند مصرع هرگز است باشد و متعین از این سقم و نیز از سقم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی ذکر اصل حول زائد است و فکر مغروب مطلق بلا تعین نمودی مطلب نیست زیرا که فرض نیست که سهم هر فرقه را در مغروب بیکه از اصل مساله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس استجا این شعر چنین بایستی گفت سهم هر فرقه وزن در آن احاد که زدی اصل در همان احاد و دو شعر ثالث مشوب بایست و اظهار ای فرقه محل فصاحت تقسیم را تغییر قسم کردن تبدیل مجاز است پس تبدیل این شعر این شعر مناسب می نماید حاصل ضرب سهم در مغروب بایست لاریب حصه مطلوب به بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق که اگر خواهی که گروه تحقیق سهم هر واحد از احاد فریق سهم اصلی هر فریق را بجان به ساز تقسیم بر رؤس آن به وزن بمغروب خارج و حاصل سهم هر واحد است ای عاقل به آئینی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از احاد فریق متعین شود و مقرر معلوم کرد که حصه هر یک از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آن فریق تقسیم سازی خارج قسمت را در مغروب بیکه آن را در اصل مساله ضرب کرده بودی ضرب نمایی حاصل ضرب را حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلاً سه جد است مستحق است پس پنج اخوات خیافیه مستحق است شلار و بهفت اخوات عیانیه مستحق است شلار از شش حول بهفت و چون بوی بنیان رؤس را با هم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بفرش در سهفت حول بهفصد است و پنج حاصل گردد

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

در بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

که از آن صحیح مسئله میشود سهم هر یک ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یک یک ثلث و بفریش در یک جبهه
 پنج حاصل ضرب می پنج شد که حصه هر یک از چهار ثلث است و همچنین نصیب پنجانیه ثلثه و بود خارج قسمت
 بر هر دوس آنجا دو خمس و بفریش در مضروب شد که چهل و دو شد که حصه هر واحد از فریق اخایات است و کذا سهام
 اعیانیا بجمع چهار بود خارج قسمت بر دوس آنجا چهار سهم و بفریش آن در مضروب مضروب شد که شصت و دو
 که حصه هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر مسئله را برین قیاس کنند بگو در مصرع ثانی شعرا اول شجای آحاد
 بر وزن افعال که جمع احد است احواد بر وزن فعال باضم معادل از احد احواد و وزن استغرائی است و بقل
 پس تبدیل مصرع این مصرع مناسب میباشد به مصرع سهم هر یک جزئیات فریق و در شعر سوم و در
 قناعت است یک آوردن لفظ مضروب مطلقا که تمش گذشت دوم تحرک با می مضروب که موهم اضافتش
 بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر برین دو شعر ضرورت است خارجش برن وزن مضروب که
 با صلاش دی همان مضروب حاصل ضرب هر یک در آن فریق است سهم وی بیک آمال قاعده
 دوم بر معرفت سهام هر یک از آحاد و کفرقی بیان میکنند و میگویند نیز مضروب هر فریق ثانیه قسمت باز خارج
 زن سهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصلش است که احواد همان مضروب که در اصل
 مسئله بر تصحیم ضرب آن معمول است بر احواد دوس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از احوادش بطور
 قسمت عالی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق
 دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت می پنج میشود
 و بفریش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور
 بر اخوات اخایه نسبت و یک خارج میشود و بفریش در و چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و تقسیم
 همان مضروب بر اعیانیا بجمع خارج قسمت با نوزده است که بفریش در چهار شدت میشود که حصه هر فرد از
 آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در روش تقسیم شده است نیز مضروب کن
 نصیب برین آنچه شدند اصل مسئله تحقیق بسوی احواد دوس ای محبوب و پس به جد احوادش از مضروب
 بهین نسبت و بر زنه را بخت ضرب پنج قسمت یار به نصیب ضابطه سوم هر یک دریافت حصه هر فرد از آن فریق
 طریقه نسبت است که بر هر نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد و دوس
 آن نسبت برین نسبت کنی و آن نسبت را محض که ده بمثل همان نسبت از مضروب که در اصل مسئله برای تقسیم
 کرده بر بی و از بخت ضرب و پنج قسمت بر بی که این طریقه اصل است چنانچه در مثال مذکور احواد
 میان یک سهم و دوس ثلثه جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جرات داند و میان دو سهم و ریس خمس خواتن یا فیه نسبت دو خمس است و دو خمس یکصد و پنجاه که
چهل و دو باشد حصه هر یک از خواتن یا فیه نسبت دو میان چهار سهم و ریس سبعة الخواتن عیانیه نسبت چهار سهم است
و چهار پنجاه که حصه باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شهر نانی اگر بجای سومی حد لفظ بشمار از نزدیکتر
بهت بنیان قاعده قسمت تر که بر ورثه سه ضابطه بهر قسمت تر کاشد که توپیری از من بگویم بات
که مال من تقسیم صحیح بگشت متروک قسمت مستحق بوزن متروک و رینه با تحقیق سهم صحیح بر کسی از فریق که مالش بخش ساز
بر صحیح و خارج سهم وارث صحیح است این بیان قاعده آن صورت است که اگر ترکه در سهم و دنانیر باشد
بعضی مسئله آن در سهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطه تقسیم تر که بر کسی با تو بگویم که اگر مال متروک
باقسم که مسئله از آن تصحیح یافته تامل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل است مثلاً تصحیح از سجد و متروک هم مجزیه
یاسی و شکش و گویا مال متروک با ترکه تامل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی از هر فریق که تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن و
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخص عینی که مسئله استش و عول بهشت و ترکه بست پنج و دینار که
میان بهشت است پس سه را که تصحیح مسئله حصه زوج است در بست و پنج که عد مال متروک باشد ضرب کردیم
بنها و پنج شد از آن بهشت که عد و تصحیح است قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه من دینار حصه زوج است
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و پنج سق و بعد قسمت بهشت
سه دینار و یک من حصه ام برآمد و چون دو و دو سهم هر یک از اخصین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بهشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصه پراخت برآمد بدانکه این من بهشت
توافق تر که با تصحیح قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله از آن ترکه که ده پس فرد شد که در سلسله نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود سه خاص بهر توافق است اینجا بذیر قانون دیگر ای و انا مال متروک را
باصحیح و در حقیقت توافق است هر یک پس از تقسیم حصه هر فرد ضرب در وفق مال باید کرد و وفق تصحیح را گرفته
بر آن حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان که هر چه خارج شود از قسمت آن سهم
از برای توافق تر که با تصحیح قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصه هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر
خارج قسمت باشد آن را از حصه هر یکی از هر فریق باید شمر و چنانچه زوج و چهار خواهران عینی و دو خواهران یا فیه
که اصل مسئله استش و عول نه و تر که سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصه زوج است
در ده که وفق تر که است ضریب کنند سی شود و از آن بر سه که وفق تصحیح است قسمت نمایند ده خارج قسمت

این قاعده قسمت تر که بر ورثه

بیان قسمت شرک و غیره

بیان نکاح

حصه شود بر باشد و بر هر یک از اوقات عینیه و افترا فید یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه هر یک از خواهران بر آید سه باز در باب هم برین سلوک
حصه بر فریق ای محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقه دریافت حصه بر فریق بود و اگر تراد یافت حصه
بر فریق منظور باشد همین طریقه ضرب تقسیم حصه بر فریق را در باب ثلث در سلسله مذکوره بقاعده اولی عامه حصه
اختیار چهار بود و بضرب در است و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت و پنج دوازده و نصف خارج قسمت حصه
فریق اختیار است و در سلسله مذکوره بقاعده مخصوصه توافق سهم فریق از اوقات بعد اعیانیه چهار بود و بضرب در
و پنج ترک چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق از اوقات است بیان قسمت
شرکه بر خرما سه دادن و ام گزنی تدبیر ده دین و اثنی عشر سهم و ارث گیر که مجموع دینا بعل و مجموع بی تصور
خلل و باز جاری کن ای گرامی ذات و آنچه گفته قسمت ترکات و غیر باضم غین و فتح رای مملک و بیع بالقبض
مردود جمع غرم یعنی دین و دیون بر و دیگر اینجا یعنی دین است بدانکه هر چهار ترکات است بعد تجزیه و تفکیک
باند اگر ادای دین کفایت کند فیما و اگر کفایتی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دینان تقسیم نمایند و طریقه
آنست که دین بر دین را بمنزله سهم بر و ارث از تقسیم سلسله شمارند و مجموع دیون در عمل مانند مجموع تقسیم باقصو گرفته
هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصه بر و ارث گفته اند در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال ترک را
باجمع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعدا دین بر دین و در جمیع ترک غیرت باشد
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً اگر کسیست سیزده دینار است و وام فله و پانزده دینار و دینا از آن
یکی و پنج دینار از آن یکی گیری و میان که دین باینست است و بضرب ده که عدد دین یکی از دینا است در سیزده که عدد
مال ترک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت است
صحیح و دثلث حصه صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگریست در سیزده ترک شصت پنج شد و همیشه
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصه صاحب خمس است و بر تقدیر مراعات بقاعده مخصوصه توافق میان
دین ترک در صورت مذکوره اگر ترک را نه دینا فرض کنند میان ترک و مجموع دیون که پانزده است توافق ثلث
باشد چون ده را که عدد قرض یک ثلث است و در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج
که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب سه باشد و همچنین بضرب پنج قرض دیگری در سیزده
حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه و آن دیگر باشد شخصی خانه که اطمینان در دنیا تمام نکاح
نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناء علی ذلک بنظم آن بر و اخته داخل متن دنیا میم و بشرق میم و غیره
بیان تخلیج است که بجزی معین از متروک و وارثی راه صلح کرد و سلوک به اهل این فن تمنا جستن

خوانند به هر ضابطه پیش چنین سخن را شنیدند که صحیح است باینکه سهم هر یک از اجداد بشره حصه آنکه کرد و صلح هر یک به هر طرح
باید نمود از هیچ به باقی مال را نمی مقسوم به بر سهام تقسیم معلوم مثل یک سهم و شش و یا در به صلح بر هر یک از اشراف و غیره ترک کرد
سه حصه کنی بجا و از آن دو ام را بدی نمی هم را به این بصلحت تعدد و در نه میت یکی از جمله و از آنان بر هر یک معین از مال هر یک
میت با و از آنان یکم را به صلح ساوکی نمود و گفت که شئی فلان از ترک در حصه من گذارید باقی ترک را به اعم تقسیم
نمایند و بر همین مصالحه واقع شد این فرض این که در خارج نام کرده اند شتی از خروج معنی برگردان این سخن از قول
جائز است و تجزیه در کتب ایجاب می شود و در پیش کر سخاوت نام کرده اند شتی از خروج معنی برگردان این سخن از قول
و از آن علم اصولی بر ضابطه قاعده سخاوت علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله و شتی صلح
دارند و سهام هر یک از آن همه جدا جدا باشند که به صلح چنان سهم می رسد و چنان سهم حصه فلان و چنان سهم سهم سبب
بهان است بعد از آن سهام آنکه پس از هر چیزی معین از ترک هر حصه صلح نموده از صلح مسئله طرح باید کرد و باید
انداختن باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد از صلح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی به شتی تقسیم کنند و هر یک را بقدر سهامش ساند شتی شتی می شود
و یک سهم و شش و یا در گذشت در نه صورت مسئله اگر شتی شتی است پس اگر شتی بر هر یک از شتی است صلح و در
صورت حصه زوج را که سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عم است
پس بقیه ترک را بعد از آن که سهم بر همین سهام شتی منقسم گردانند و دو از آن با دو و یک سهم بدیند اگر هم یکی
مصلحت کند ترک بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه زوج و دو با هم رسد و اگر ام مصالح کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه زوج و یک سهم رسد و تریا با هم رسد و ام هم را حظی از میراث نیست چون باقی از حصه زوج
فرضا و رد ام می رسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی خطام و بصورت مصالح که احدی از چیزهای هر دو حصه
با خود خواهد رسید و مثال متفق فریقین نیست که زوج و ابابن گذارد مسئله از دو زده است سه زن از زوج و
دو باب و هفت باب رسد اگر زوج مصالح بر چیزی کند باقی ترک را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت باب رسد
و اگر اب مصالح بر چیزی کند باقی ترک را بر ده قسمت نموده سه زوج و هفت باب رسد و اگر اب مصالح نماید
نیم قسمت کرده سه زوج و دو باب رسد بیان رسد که آن گشت قصد حمل ایجاب به مذکور است و سهام
بدان به غیر از این فرض نماید که به هر یک کس ترا بنظر هر چه باقی زایل فرض بود و جزو زوجین کن بر آنهار
تر و در وقت معنی باز گردانیدن است و در اصل مصالح اباب فرائض باز گردانیدن بقیه ترک است مستحقان آن
در وقت اول است و عامه صحابه مجرد قابل شده اند و همان مقدار فریقین خفیه و شعیه است و در بدین ثابت نمی آید
عنه بخوار و در وقت دیگر که شتی ترک فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی امام مالک

نکته

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و فردا شش سیرت لایب را بابت صلیبه نیست پس مجموع سهام
 در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس بعین یک شطر و شش با اتفاق فریقین
 نتوان یافت سه هم نصف و ثلث و پنج بدان به اندرین هر سه شکل ای جانان به گنجش در اصل مسئله بود
 ایکه از پنج خود نمود و اینها اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت عیانیه که مسئله
 از شش است و مجموع سهام پنج و نیز به شش یعنی در صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخوات است و بطریق
 شان در مسئله ردیه اجتماع و خویش من بر علیه که احد به استحقاق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
 باطله درین هر سه صورت مذکور که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
 اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج برگردید بدانکه اگر در صورت مذکور سهام هر یک بر احد و دوسدس
 آنهاست تمامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس ستیم شود بر طبق اصول مذکور در تصحیح
 عمل باید نمود لکن عدد رؤس را ایجاد اصل مسئله و عمل ضرب یکدو و ایجاد مسئله ردیه ضرب
 باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهد کرد سه اول احوال و قسم و ثانی هم گفته اکنون شش بیان سوم به گمراهی
 ملاک است و ثانی به دوسدس و اول به دوسدس و دوازده که حصه اول و دوازده که حصه ثانی و دوازده که حصه رؤس و دوازده
 بشدای مجرم و جنس واحد را بل رد تقسیم فرض من لایر و دسیه ایجان به از اقل مخارجش پس از ان
 بر سر اصل و گرای دانا به باقیش ستیم شد فبا به مثل سه بنت و ثلث که است ز چار به مسئله ستیم و پس به
 یعنی از اقسام ربعة مذکور به قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شد که اگر با بر علیه جنس احد
 من بر علیه باشد و در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایر بر علیه نموده فرضش با و بر بند پس اگر باقی از ان
 بر رؤس بل رد مثال حقیقی داشته باشد و ستیم شود فبا و بود ما مثل سه خمر و سه هر که مسئله از چهارست که اقل
 مخارج فرض شود بر باشد یک خروج بر سر و مطابق بر رؤس بنات ثلثه با که اقسام باید بود حاجت ضرب تصحیح باقی
 سه و رد وفق رؤس آنما زن به بهمان مخرج ارشدای پرفن به باقیش بر رؤس بل رد به توافق و گردان
 عدد جمله رؤس ای یار به بهمان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس بل رد ستیم شود پس اگر باقی مذکور به بار رؤس
 بل رد توافق توافق حقیقی حکمی باشد وفق رؤس در همان مخرج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی
 بار رؤس من و علیه توافق حقیقی حکمی باشد عدد کل رؤس در همان مخرج اقل ضرب یکدو و از حاصل تصحیح مسئله باید نمود
 سه زوج و شش بنت مسئله از ششست و اثنان از بی توافق گشت یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش دختر
 اقل مخارج فرض من لایر بر علیه چهار سیگان از ان بشود بر سید حصه باقی بار رؤس بنات سه توافق حکمی متوافق با ثلثست پس
 دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ثلث که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج
 یکبار یک به هر یک از بنات باشد به سه زوج و شش بنت به اشکال به بهتر توافق است مثال

در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس بعین یک شطر و شش با اتفاق فریقین نتوان یافت سه هم نصف و ثلث و پنج بدان به اندرین هر سه شکل ای جانان به گنجش در اصل مسئله بود ایکه از پنج خود نمود و اینها اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت عیانیه که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نیز به شش یعنی در صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخوات است و بطریق شان در مسئله ردیه اجتماع و خویش من بر علیه که احد به استحقاق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست باطله درین هر سه صورت مذکور که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج برگردید بدانکه اگر در صورت مذکور سهام هر یک بر احد و دوسدس آنهاست تمامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس ستیم شود بر طبق اصول مذکور در تصحیح عمل باید نمود لکن عدد رؤس را ایجاد اصل مسئله و عمل ضرب یکدو و ایجاد مسئله ردیه ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهد کرد سه اول احوال و قسم و ثانی هم گفته اکنون شش بیان سوم به گمراهی ملاک است و ثانی به دوسدس و اول به دوسدس و دوازده که حصه اول و دوازده که حصه ثانی و دوازده که حصه رؤس و دوازده بشدای مجرم و جنس واحد را بل رد تقسیم فرض من لایر و دسیه ایجان به از اقل مخارجش پس از ان بر سر اصل و گرای دانا به باقیش ستیم شد فبا به مثل سه بنت و ثلث که است ز چار به مسئله ستیم و پس به یعنی از اقسام ربعة مذکور به قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شد که اگر با بر علیه جنس احد من بر علیه باشد و در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایر بر علیه نموده فرضش با و بر بند پس اگر باقی از ان بر رؤس بل رد مثال حقیقی داشته باشد و ستیم شود فبا و بود ما مثل سه خمر و سه هر که مسئله از چهارست که اقل مخارج فرض شود بر باشد یک خروج بر سر و مطابق بر رؤس بنات ثلثه با که اقسام باید بود حاجت ضرب تصحیح باقی سه و رد وفق رؤس آنما زن به بهمان مخرج ارشدای پرفن به باقیش بر رؤس بل رد به توافق و گردان عدد جمله رؤس ای یار به بهمان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس بل رد ستیم شود پس اگر باقی مذکور به بار رؤس بل رد توافق توافق حقیقی حکمی باشد وفق رؤس در همان مخرج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی بار رؤس من و علیه توافق حقیقی حکمی باشد عدد کل رؤس در همان مخرج اقل ضرب یکدو و از حاصل تصحیح مسئله باید نمود سه زوج و شش بنت مسئله از ششست و اثنان از بی توافق گشت یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش دختر اقل مخارج فرض من لایر بر علیه چهار سیگان از ان بشود بر سید حصه باقی بار رؤس بنات سه توافق حکمی متوافق با ثلثست پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از ثلث که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج یکبار یک به هر یک از بنات باشد به سه زوج و شش بنت به اشکال به بهتر توافق است مثال

مسئله از دوازده کو بود که این از رویه است و نمود این مثال غیر توافق است یعنی در سه تریکه میان باقی در پس
 تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگر چه بوجه اجتماع ربع بانگشتین مسئله از دوازده بود که این چون از چهار کمال
 مخارج فرض زوج است و کرده یک که فرض لا وست بر آوردند سه باقی را باروس بنات خمس متباین یافته عدد جمله
 رؤس خمس و اقل مخارج ضرب کردند است حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بنوع دادند و باقی پانزده است
 بهر یک از بنات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رویه است رجوع کرد سه سازم اکنون شرح و بسط ایجاب
 چارمی از چهار قسم بیان کرد که این را بر دو و جنس شود و مجتمع یارین را بر دو فرض من لایر دوه نامی سه و اقل
 مخارج و پس دوه مسئله کان بر کس بر دست دوازده عقل فهم آر بدست بدگشت قسمت صحیح اگر فیهاد و بین
 صورت است ای و انا یعنی چون از بیان قسم شوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام ربع
 میکنم قسم چهارم نیست که اگر با من لایر و علیه و جنس از من لایر و علیه مجتمع شود و الا فرض من لایر و علیه از اقل
 مخارج فرض من لایر دوه مسئله که بر هر دو جنس من لایر و علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام گفته شد
 بر اده انائی حاصل کرده بر چه فرض من لایر و علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند که این قسمت بقیه مذکور بر
 مسئله مسطور صحیح و درست فیهاد و املدعا و این قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجت محضه نصیب است
 خود که ربع است باشد چنانچه نیست یک وجه و یک وجه و دو و اخت یا خیمه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
 و در چهار چارمی کی از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله رویه بر دو و اخت و جد که بوجه اجتماع ثلث سار است
 بقسمت صحیح تقسیم یافت و از ان بهر دو و اخت بران و یکی بجد و سید و اگر جدات چهار و اخت لایم شش باشد
 بر طبق اصول صحیح تقسیم نمایند یک سهم جدات ربع باروس آنها قبائل است و دو حصه اخت است باروس آنها
 متوافق بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش است و لا در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و دوازده
 حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رویه بزنند و از چهل و هشت حاصل تقسیم مسئله نمایند دوازده بزوجه و سه سهم
 از جدات و چهار چار بهر یک از اخت بدیند و بنده با ما به حصه زوج ربع و حصه اخت یا خیمه یک ثلث است
 و باقی حق جد پدر است و اده باشد یا مستعده بدون رویه دیگری و اگر جد مادری باشد با اخت اشتراک
 دارد و بدانکه درین قسم چهارم و جدات با اجتماع دو جنس من لایر و علیه با من لایر و علیه است که تقریر معلوم شده که
 مسئله با سعه چهار طوائف رویه نباشد پس محال در مسئله رویه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظر جمیع
 نظم این قسم تساهل واقع شده که تقسیم بقیه فرض من لایر و علیه بود گفت عکس قسمت صحیح اگر فیهاد و بر نصیحت
 تبدیل شهر ربع از این اشعار باین شهر فرض و اتفاق مسئله که برای اهل روستا کن بران قسم بقیه است
 یعنی او فرض من لایر و علیه از اقل مخارج شش بزنند بعد از ان بقیه که است از بر مسئله که برای اهل روستا باشد

نقص نماید اگر قسمت درست شود بهتر است بزن همان مسئله و اگر نه ضروری با قتل مخارج مذکور به حاصلش مخارج
 است با تحقیق به از برای فرض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لایر و علیه بر مسئله من بر و علیه تقسیم شود
 همان سلب من و علیه در اقل مخارج مذکور ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخارج فرض هر دو فریق یعنی اقل
 و غیر اقل است مثل چهار و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از است و چهار است مرد بهشت که اقل مخارج فرض
 زوجه است و بعد از آن فرض من لایر بر مسئله من بر و علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست میشود بلکه
 بیان بر و مباثنت است پس پنج را در بهشت ضرب کنند و چهل را حاصل ضرب مخارج فرض من بر و علیه من لایر بر و
 شمارند و نزد امامیه برین مسئله بنات واجب جدات اند پس اجتماع من لایر و علیه با چهل احد از من بر و علیه باشد و
 داخل قسم ثالث بود و مثال متفق فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از است و چهار و نه بنت
 و چون هفت باقی بعد از آن فرض من لایر بر مسئله من و علیه که از پنج است مستقیم نمیشود و ضرب پنج در بهشت از چهل
 نیست خاتمه سائل درجه در کتاب اینیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار گذشت بیان معرفت سهم
 هر فرقه از مسئله روید سه که توغای که کرد دشی ای جان چه سهم هر فرقه زین فریق عیان که بهر یک چه میرسد
 بشماره از همین مخارج فرض ای یار به از اقل مخارج آنچه سهام یافت من لایر در زنی نا کام به همان که ای محبوب
 کرده سوی من بر و منسوب به حاصل ضرب آن پس اقل سهم من لایر و منسوب غافل یعنی اگر توغای که سهم هر فرقه
 ازین فرق من بر و علیه من لایر و علیه بر من مخارج فرض که مسئله روید بر آن منتهی شده به توغای که به هر یک چه میرسد
 پس برادر یافت سهام من لایر و علیه طریقه آنست که سهم من لایر و علیه اقل مخارج من یافته است از او همان مسئله
 که کو من و علیه منسوب کرده یعنی مسئله که بر من و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب سهام من لایر و علیه بر من بعد از
 زلف سهام اقل رد به یار در باقی که آن مانده از سهام کسی که ای سعود نیست اقل ردگی محدود و به حاصل سهم
 من بر و میلان به جعفر انیک نمود ختم بیان یعنی وقتیکه سهام من لایر و علیه در باقی بعد از آن برادر یافت
 من بر و علیه سهام اقل رد که از مسئله خودشان با آنها رسیده در باقی از سهام کسی که در اقل رد و معدوم نیست یعنی
 در اقل رد که از اقل مخارج من لایر و علیه بعد از آن سهم من باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب حصه بر طائفه از
 من و علیه مانند مثلا در همان مسئله چهار زوجهات و نه بنات و شش جدات چو یک که سهم زوجهات است
 پنج که مسئله من و علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجهات بر آید و همچنین چهار سهام بنات منتهی که از مسئله
 علیه بودی میرسد و نیست که باقی از فرض من لایر و علیه است ضرب کنند است و بهشت حصه بنات سه حاصل
 و یکدایک سهم جد را در بهشت که در ضرب نموده هفت حاصل از حق جدات منتهی دانند بکنه رساله منظور
 بهین را ناظم علیه الرحمة انکه که به بود بلکه صریح اخیر شهر سوم در رسائل موجوده یافته شده اند خود نظر کرد

در معرفت سهم هر فرقه از مسئله روید

و از این بنا و شرعاً تکمیل یافتی می پروازم سه سیم هر فرقه که شد زینها سیم سیم بر روش ای و انانها سیم شود و درستی
 باصول و قواعد صحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرقی می آید و علییه که بر روش آن سیم سیم شد سیم سیم باصول قواعد
 نصیب در دست صحیح میشود چنانچه در سیم مذکوره الصد میان پنج سیم و سیم و جات از همه تبارین سیم و سیم است
 و هشت سیم و روش بنات سیم و هشت سیم و روش جدات سیم و روش و جات از همه تبارین سیم و سیم است
 چون نصف احدیها در کل آخر ضرب کنند و از ده میشوند و درین و از ده و نه و روش بنات از فرقی با ثلث است چون
 احدیها در کل یک ضرب کنند سیم شش حاصل شود و آنرا در چهل که سیم و فرقی است ضرب کنند حاصل یکبار و ده
 و چهل میشود که از آن سیم و فرقی است پنج که برای زوجات بود و بفرقی آن در سیم شش که یکبار و ده و سیم و فرقی
 بهر یکی از زوجات میرسد و بفرقی است و هشت که نصیب بنات است و سیم شش که یکبار و ده و سیم و فرقی
 از بنات یکصد و از ده میرسد و بفرقی است سیم و هشت و سیم و فرقی و سیم و فرقی و دو و سیم و فرقی که یکبار و ده و سیم و فرقی
 میرسد و سیم و فرقی است سیم و هشت و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 این سخن بوضیفه است سیم و هشت و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 از ثلث و سیم و فرقی است یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران عیالی باشند یا
 علاتی همه دنیا با جدیم محجوبه لارشانند محجوبه زمان و این قول مختار بن عباس بن عمر و ابی سعید خدری است
 و اکثر صحابه است و همین قول را امام ابی حنیفه رحمه الله عنه کرده بر آن فتوی داده است و صاحبین امام ابی حنیفه
 که ابی یوسف و محمد بن اسماعیل بن سید بن ابی یوسف و سید بن ابی یوسف و سید بن ابی یوسف و سید بن ابی یوسف
 و جد حاجب نیانیت و سیم و فرقی است سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 و دیگر آن که جد حاجب نیانیت و سیم و فرقی است سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 که نزد شان جد فاسد از روی الارحام است و بر قول زید بن ثابت و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 افضل بود و میرسد یعنی اگر بعد از سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 بر میند و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است
 بزرگتر سیم و فرقی است یعنی باجم قسمت کرده باشد و باطلال صاحبین اتباع شان قسمت تر که میان جد از خود و
 اعیانیه علامتیه برین حق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد برادران و خواهران جد سیم یکبار و ده و سیم و فرقی
 اخوة و اخوات شمول جد آنها لایزال است و تقسیم نمائی پس بر جد یکبار و ده و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 بجای برادر است سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است
 از میان بر و فرقی و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است

این سخن بوضیفه است
 از ثلث و سیم و فرقی است
 که ابی یوسف و محمد بن اسماعیل بن سید بن ابی یوسف و سید بن ابی یوسف و سید بن ابی یوسف
 و جد حاجب نیانیت و سیم و فرقی است سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 و دیگر آن که جد حاجب نیانیت و سیم و فرقی است سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 که نزد شان جد فاسد از روی الارحام است و بر قول زید بن ثابت و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 افضل بود و میرسد یعنی اگر بعد از سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 بر میند و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است
 بزرگتر سیم و فرقی است یعنی باجم قسمت کرده باشد و باطلال صاحبین اتباع شان قسمت تر که میان جد از خود و
 اعیانیه علامتیه برین حق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد برادران و خواهران جد سیم یکبار و ده و سیم و فرقی
 اخوة و اخوات شمول جد آنها لایزال است و تقسیم نمائی پس بر جد یکبار و ده و سیم و فرقی و سیم و فرقی
 بجای برادر است سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است
 از میان بر و فرقی و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است و سیم و فرقی است

[illegible]

خط دیگر و ارشاد خود که در یک روز نوبت فسخش نرسیده بود که یکی از این ورثه متوفی ثانی هم بدو کسالت
که وارث خود داشت بگذشت همچنین چند نفر دیگر را بگیری که تقسیم مال نمایند و یکی بعد دیگری بدو نوبت انتقال
شرعی است و نخست سه وارث است دوم بعل نیست اگر غیره وارث اول به است بر یک تیره قسمت هم که یک
جنس و ارث اند هم پس دوم میت است با محسوب و بعل کانکم مکن شود و محسوب به بیگانه و یک هرگاه صورت بناست
محقق شد پس بدید که اگر وارثان میت دوم در محل مناسخ غیر وارثان میت اول نیستند و در میت میت هم از اول
و اخراج میت ثانی تفسیری در تبدیلی واقع نمیشود که هرگز از یک جنس هم شده پس میت دوم مثل میت اول کانکم مکن محسوب گویا
در میان نبود و چنانچه شخصی و هم با سایر چهار دختر بطلون و واحد گشت پس یکی از پسران یا دخترانش کوره مرد و درانی غایب
از این خوة و اخوات خود گشت پس ترکه میت اول بر بنین بنات احوال ذکر شد معالافتی نیست و خیر باشد و ارثانند
خیر بگیری یا تغییر قسمت است اگر ابتدا میت اول به ساری تقسیم بقصد و غفلت و در بهر وارثی از این تقسیم هم او بر حسب
کرده و تقسیم و پیش تقسیم میگردد که کوشش آنکه بجهت صحت مسئله مافی الیه که نوعی مخالفت ارباب خرب و قسمت
در این کار به مسئله باحوال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر بگیری اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول
یا با وجود اتحاد و ورثه تفسیری و قسمت ثانی واقع میشود درین بر صورت ابتدای محل مناسخ از میت اول و دیگر دوم
مسئله میت اول با مقصور و غفلت بدیده و سهام هر وارثی که نسخ شده بهر سیکه باید و او بعد از آن به میت میت
کو شیده و بجهت میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و مافی الیه به است نظر بگیری که اگر تقسیم مسئله فسخ کردیم
بست اگر تقسیم مسئله مافی الیه نوعی از انواع مخالفت دارد یعنی فوات شامل تقیست است با تا مملی حکمی که از خیر
بصورتیکه مافی الیه اکثر تقسیم بود در صورت خیر قسمت کا به بر مدار و مسئله محرم را بهما خود و از این تقسیم
بر ورثه استخمس قسمت نمایند مثال تغییر قسمت با وجود اسما و ورثه میت اول و مافی الیه فسخ فرد و کس است
یک وجه و سه فقره از وجه بگیری که است پس خیری از میان دو یکساختی و دو خواست عیانیه گشت و نیز صورت
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود و دو پسر و یکساک بهر فقره خواهد بود و مسئله میت ثانی با وجود و ثانی از سه است و ثانی
بر دو خواست عیانیه را و باقی یکساک ثانی باغ علامتی برسد پس میان بپر و تقسیم تغییر ظاهر شد مثال تأخیر ورثه است
بصورت مناسخ و از این فصل شرح خواهد شد مسئله میت ثانی الیه درش چو باقی به مقام است پذیرد باقی به پیش می اگر
توافق نیست و وفق و دوم آر بدست و بر آن نرا با و لین تقسیم تا شود مسئله و است و صیغ و اگر مافی الیه
و دیگر تقسیم مسئله همان میت مرا حقه با است مسئله پذیرد پس اگر میان تقسیم مافی الیه نوعی از انواع توافق جبهه می
باشد وفق و دیگر را حاصل کرده و تقسیم اولین خرب باید که تا مسئله دست تقسیم شود پس احوال مافی الیه
میت که از این فقره تقسیم تقسیم شده بر تقسیم مافی الیه تقسیم خواهد شد و در توافق حکمی ترکه شکله

قادی الکیراش

واحد المسئلة من ۳۴	ما فی الیوم ۳۴	بینما تامل
۱۴	۱۴	۱۴
۲۳	۲۳	۲۳
۳۲	۳۲	۳۲
۴۱	۴۱	۴۱
۵۰	۵۰	۵۰
۵۹	۵۹	۵۹
۶۸	۶۸	۶۸
۷۷	۷۷	۷۷
۸۶	۸۶	۸۶
۹۵	۹۵	۹۵
۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴
۱۱۳	۱۱۳	۱۱۳
۱۲۲	۱۲۲	۱۲۲
۱۳۱	۱۳۱	۱۳۱
۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹
۱۵۸	۱۵۸	۱۵۸
۱۶۷	۱۶۷	۱۶۷
۱۷۶	۱۷۶	۱۷۶
۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵
۱۹۴	۱۹۴	۱۹۴
۲۰۳	۲۰۳	۲۰۳
۲۱۲	۲۱۲	۲۱۲
۲۲۱	۲۲۱	۲۲۱
۲۳۰	۲۳۰	۲۳۰
۲۳۹	۲۳۹	۲۳۹
۲۴۸	۲۴۸	۲۴۸
۲۵۷	۲۵۷	۲۵۷
۲۶۶	۲۶۶	۲۶۶
۲۷۵	۲۷۵	۲۷۵
۲۸۴	۲۸۴	۲۸۴
۲۹۳	۲۹۳	۲۹۳
۳۰۲	۳۰۲	۳۰۲
۳۱۱	۳۱۱	۳۱۱
۳۲۰	۳۲۰	۳۲۰
۳۲۹	۳۲۹	۳۲۹
۳۳۸	۳۳۸	۳۳۸
۳۴۷	۳۴۷	۳۴۷
۳۵۶	۳۵۶	۳۵۶
۳۶۵	۳۶۵	۳۶۵
۳۷۴	۳۷۴	۳۷۴
۳۸۳	۳۸۳	۳۸۳
۳۹۲	۳۹۲	۳۹۲
۴۰۱	۴۰۱	۴۰۱
۴۱۰	۴۱۰	۴۱۰
۴۱۹	۴۱۹	۴۱۹
۴۲۸	۴۲۸	۴۲۸
۴۳۷	۴۳۷	۴۳۷
۴۴۶	۴۴۶	۴۴۶
۴۵۵	۴۵۵	۴۵۵
۴۶۴	۴۶۴	۴۶۴
۴۷۳	۴۷۳	۴۷۳
۴۸۲	۴۸۲	۴۸۲
۴۹۱	۴۹۱	۴۹۱
۵۰۰	۵۰۰	۵۰۰

عامة المسئلة من ۶	ما فی الیوم ۶	بینما تامل
۱۴	۱۴	۱۴
۲۳	۲۳	۲۳
۳۲	۳۲	۳۲
۴۱	۴۱	۴۱
۵۰	۵۰	۵۰
۵۹	۵۹	۵۹
۶۸	۶۸	۶۸
۷۷	۷۷	۷۷
۸۶	۸۶	۸۶
۹۵	۹۵	۹۵
۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴
۱۱۳	۱۱۳	۱۱۳
۱۲۲	۱۲۲	۱۲۲
۱۳۱	۱۳۱	۱۳۱
۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹
۱۵۸	۱۵۸	۱۵۸
۱۶۷	۱۶۷	۱۶۷
۱۷۶	۱۷۶	۱۷۶
۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵
۱۹۴	۱۹۴	۱۹۴
۲۰۳	۲۰۳	۲۰۳
۲۱۲	۲۱۲	۲۱۲
۲۲۱	۲۲۱	۲۲۱
۲۳۰	۲۳۰	۲۳۰
۲۳۹	۲۳۹	۲۳۹
۲۴۸	۲۴۸	۲۴۸
۲۵۷	۲۵۷	۲۵۷
۲۶۶	۲۶۶	۲۶۶
۲۷۵	۲۷۵	۲۷۵
۲۸۴	۲۸۴	۲۸۴
۲۹۳	۲۹۳	۲۹۳
۳۰۲	۳۰۲	۳۰۲
۳۱۱	۳۱۱	۳۱۱
۳۲۰	۳۲۰	۳۲۰
۳۲۹	۳۲۹	۳۲۹
۳۳۸	۳۳۸	۳۳۸
۳۴۷	۳۴۷	۳۴۷
۳۵۶	۳۵۶	۳۵۶
۳۶۵	۳۶۵	۳۶۵
۳۷۴	۳۷۴	۳۷۴
۳۸۳	۳۸۳	۳۸۳
۳۹۲	۳۹۲	۳۹۲
۴۰۱	۴۰۱	۴۰۱
۴۱۰	۴۱۰	۴۱۰
۴۱۹	۴۱۹	۴۱۹
۴۲۸	۴۲۸	۴۲۸
۴۳۷	۴۳۷	۴۳۷
۴۴۶	۴۴۶	۴۴۶
۴۵۵	۴۵۵	۴۵۵
۴۶۴	۴۶۴	۴۶۴
۴۷۳	۴۷۳	۴۷۳
۴۸۲	۴۸۲	۴۸۲
۴۹۱	۴۹۱	۴۹۱
۵۰۰	۵۰۰	۵۰۰

الاحادیث
 بوجه من منقوت مشكورة شاکر ناعت وصیفة احمد شكور عبود
 ۱۴ ۸ ۲۳ ۱۲ ۱۸ ۹ ۹
 برانکه در نصورت اصل مسئلة حمیده بوجای تمام نصف ربع و سدس از دوازده است چون سه بزواج و شش بنیفا
 و دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئلة رویه است اولاً از اقل مخارج فرض بر این است که چهار باشد مسئلة
 کند و یکی از آن بزواج و مندر باقی سه به بام شش بنیت سه و امده ام که یکی چهار باشد مستقیم نیست میان این جزو بنیفا
 است چهار که مسئلة نفع بود و درین چهار که بنیت که روس است ضرب نمایند و از شانزده حاصله در ربع بنیت که بنیت
 چهار از آن بزواج و نه بنیت سه بام خواهد رسید و اصل مسئلة زوج متونی که متونی شمال حالت تامل میان این و باقی
 بوجود ربع از چهار باشد باقی الیید شش بنیفا و این بر دو شمال بنیفا به مستقیم تقسیم این شش و شش یک شش و شش یک شش که
 شش باقی است پس شش باقی دو بصورت میرسد اصل مسئلة تنوفا که شش شش بنیفا است شش باقی شش باقی شش باقی شش باقی
 باقی الیید شش بام و سدس از شش باشد و باقی الیید آن بنیفا بر دو و شش باقی شش است پس در آن شش
 شش تمام مقام روس است و شش یعنی شش شش که شش از ده باشد و در یک اصل مسئلة است ضرب کنند
 حاصل شش است کسی و دو باشد مخارج بر دو و مسئلة بود و در نصورت باقی الیید بنیفا بنیفا که در دو بنیفا بنیفا

و فوازده بهر دو این وسیله بنیت دمی خواهد رسید و اصل مشکلم تنوفا که سفین شال تباین مابین صحیح و مافی الیه
 بود و نصف از دو باشد و صحیحش از چهار که مافی الیه تباین را پس چهار را در مبلغ که می بود و ضرب نماید
 یکصد و بیست و هشت حاصل شود که همان مخرج مسائل و از آن صحیح بطون ربع است پس مافی الیه شش و شش
 میرسد بجزده سهام زوج است و بجزده سهام غریب که هر یک یک نه میرسد طریقه استخراج سهام و رتبه شصت
 اول و آخر و رتبه سخته از مبلغ نه بهر دو را که حصه هر یک بدست آوردن طریقه اینک که صحیح اول ثانیه
 بیست و هفتی که مافی الیه حصه و ارثان اول را بدین صحیح دومین انجا به حصه و ارثان آن دو دیگر در آن مافی الیه
 همان یک که اگر خواهی که سهام و رتبه هر یک اموال را مبلغ صحیح برای پس طریقه آنست که اگر در صحیح اول و دیگر متوقی
 معلوم یعنی تباین است سهام و ارثان بیت اول در صحیح دیگر ضرب کنند ای حصه هر دو را را از بطونیکه فوق بطون
 اخیر مناسفه باشند و صحیح غیر ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آن و ارث دانند و طریقه استخراج سهام و ارثان
 آن بیت و دیگر که خاتم المناسفه و بطون اخیر بود نیست که حصه این و ارثان را که از صحیح مسئله مورث بایشان رسیده
 در جمیع مافی الیه همین بیت و دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حاصله شش خواهد بود سه بهر دو ایم
 موافق اند اگر که چه مضروب است سهم مگر و وقت صحیح و وفق مافی الیه و بهر ضرب سهام بیاید یعنی اگر یک
 از صحیح اول اخیر با هم متوافق است پس برین صورت هم اگر چه چرا و ریافت سهام هر یک از و رتبه بیت اول و دیگر
 مضروب به سهام هر یک است لکن بر ضرب سهام و رتبه اول مضروب فیه وفق صحیح اخیر است و برای ضرب سهام
 و رتبه اخیر مضروب فیه وفق مافی الیه بیاید خلاصه نیک بصورت توافق سهام و رتبه اول را در وفق صحیح و سهام
 و رتبه اخیر را در وفق مافی الیه ضرب کرده حاصل ضرب را سهام صحیح شمارند بپایان و دومی الارحام
 سه است توریت و در حتم مقبول به از کبار صحابه مقبول است فقار و ضیفه همین به همین حد همین حد
 لیکن بدین ثابت تمقام نیست قائل بارت ذوالارحام است مختار را که این بیت به وقت هم تمام
 بدین مشرب به بداند که در حتم تقسیم و کسر حاکمی محکمترین در لغت یعنی صاحب قرابت است و در شرح هر قریبه
 سوا که باب فرائض عصبیات باشد چنانکه بعد ازین مذکور است پس رتبه و در تمام کبار صحابه و اکثر آنها مثل عمار و
 و علی مرتضی و ابن مسعود و ابی صبیحه جرح و معافین جبل و ابی الدرداء و غیر هم رهنمی اند و ختم مقبول شده و در
 روایتی از ابن عباس جمیع آنده و علقه و ابی ابراهیم و شریح و حسن بن سیرین و عماد و مجاهد و ابی بن جهم و ابی بن
 و همین حکم مختار نام ابو حنیفه است و بر همین صاحبین برگزیده که ابی یوسف و محمد بن زبیر و همین طریقه
 و علقه ای نامیده هم توریت ذوی الارحام احتیاج نموده اند و بعضی هم به طریقه اهل سنت شامل کرده اند
 در بعضی کسر شریک اما لکن زید بن ثابت از زمره صحابه قائل در رتبه و اکثر آنها مثل عمار و

طریقه استخراج سهام و رتبه شصت اول و آخر و رتبه سخته از مبلغ

تجان ذوی الارحام

عباس بن غیر بن حنین است و سعید بن سعید و سعید بن جابر از تابعین هم بدین گفته اند و مختار امام مالک هم همین است
 و امام شافعی نیز این شهر را گفته و تمام بفتح قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم است به برقریری که نیست آن شهر
 مدینه نیز نیست ای ذی فهم بدست در شرع و در جماعتش به تقسیم و آن بکار اقسامش به تثنی آن صاحب است
 که ذی فهم قدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذورحم است و آن تقسیم بچهار صنف است سه صنف اول بچهار
 اموات و دو آنکه شش قسمی به خل بنات و اول اولاد دختران بشمار بعد از آن نسل دختران پس به صنف اول از
 اصناف اربعه که بجانب میت به دخل دختران شش و منتسب باشند یعنی چون بطرف میت اثر نسبت کنند و اسطه
 این نسبت بت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران جلیلی اگر چه فروتر باشند باید بشمار و بعد از آنها اولاد دختران
 پس نسبت است اگر چه فروتر باشند به صنف ثانی که میت موتی را به انتساب جانشین می آید بچهار صنف و غیر دخل ام بالذات
 یعنی اجداد و فاسد و جدات به صنف ثانی از اصناف اربعه است که موتی را بچهار نسبت و انتساب باشد لکن آن
 انتساب به غیر دخل هم نباشد یعنی در آن انتساب هم بالذات و اسطه نسبت شود و مراد از آن اجداد و فاسد و جدات فاسده
 که میت بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود به صنف ثالث که تمامی آن به سو باین میت است یعنی
 نسل اختی بنات و دانی به نیز اینانی رخ لام خوانی به صنف ثالث از اصناف اربعه است که انتسابش بطرف میت
 میت را به نسبت است هر گاه بطرف میت اثر نسبت کنند یا ام و اسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد و اخوات
 اعیانیه و علانیه و خفیه است و همچنین بنات خوة اعیانی و علانی و اخفیه است و نیز ازین صنف پسرن رخ اخفیه
 اند به صنف رابع که شش است همان به سو جدرین جدین ایحان به عمه و خال و خاله اموات به هم لام نیز است
 ستوده صفات به صنف رابع از اصناف اربعه که چنان منتسب است بطرف هر دو جد است که ابالاتی الام
 باشد بطرف هر دو جد است که ام الاب و ام الام باشد و آن همه میت است که اگر خواهر اعیانیه و علانیه پدر میت است
 منتسب به جد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر خفیه پدر میت است منتفی بسوی جد پدری میت خواهد بود و دیگر
 ازین صنف خال و خاله میت است که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علانیه مادر میت است منسوب به سو جد مادر
 میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر خفیه مادر میت است منتفی بسوی جد مادر میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم خا
 میت است یعنی برادر خفیه پدر میت که منتفی به جد پدری میت است و ام ام اعیانی و علانی از جمعی است که از ذوی الارحام
 نیست صفات اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتفی شود ازینهم از ذوی الارحام باشد
 لکن بعضی ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل ام ام باین میت و اخوات آنها و همچنین عم و عمه خود که جدین و
 جدین میت مگر آنکه تکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین جدین است که از آن گیرند که بر جد اولی باشند و ذوق
 آن سه از ابو یوسف انجین بر ولایت که بهین بحقیقت مضی است و در محمد روایت است و درین که بقول

امام اعظم وین به صنف ثانی است اقربا لا اصناف به بعد از آن اول از زمره نصاب است که در تصدیق و تکرار
 اصناف را بعه مذکور از امام ابو حنیفه رحمه الله و ایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن صالح
 چنین روایت که بهترین تسیب اصناف مرضی امام ابو حنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن ابن امام روایت کرده که در
 اقدم لا اصناف اول است بعد از آن قوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزویت است از آن
 اصل است بعد از وی جزو ابی بعد از آن جزو جد و همچنین وایت ابی یوسف رحمه الله مفتی بهست در بقیه مقام وین
 ترتیب توریش این اصناف مختار علمای امامیه است لکن فرقی نیست که نزدشان صنف ثانی و صنف ثالث هر
 یک از جمله که عند الاجتماع باهم وارث تواند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
 روایت کرده و آن روایت نیست که امام ابو حنیفه چنین فرموده که اقربا لا اصناف صنف ثانی است و صنف اول
 بعد از صنف ثانی است بمقتضای نصاب زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی است چنانی که در درجه او
 یعنی ام الام ذات الفریضه است و زنیکه محاذی بن البنیت ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست نیز ضابطه امام
 در قصاص میت اگر مبادرتش شده باشد کشته نشود و ولد بنش میت کشته میشود و هست مختار صاحبین امام به
 که میان صنوف ذوالارحام به صنف ثالث مقدم است ای را و به بر الام زمره جارا و یعنی این هر دو در مقام
 از امام ابو حنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف رحمه الله و محمد بن محمد بن محمد است که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
 ثالث که اولاد اخوات و بنات خوة و ابائی اخوة لام باشند بواجب لام زمره جارا و مقدم است و از فقه و تحقیق و اول
 مسلمین یعنی سخی و بهادریه بیان صنف اول ذوی الارحام سه بر که اقرب میت از اینهاست
 بهر سیرا قدم و اولی است پس بنات بنات و ان ولی به از بنات بنات این جایا و در سیرا و بر تیان به هم
 و در میان نسل و ارث است قدم به پس از اینجا است بنت بنت پس به اقدم از بن خن و خن و بعد از آن از بنات ترتیب
 اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریش آنها ضرورتا پس از حال توریش صنف اول بیان
 میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافت شود پس هر که قریب میت باشد میراث را همان قدم و اولی است
 بنا برین قاعده بنت البنت که مدعی سکویت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت لابن که مستحب است در اول
 است اگر چه وسطه اش قوی است با اتفاق فرقی نیست اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشد که وساطه هر یکی
 العمد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اول فرض از اولاد ذوی الارحام قدم بارث است چنان سبب
 بنت بنت لابن که در خن و خن است الفریضه است قدم و اولی از ابن بنت است باشد که هر چند خودش قوی است لکن پس
 ذات الرحم است نزد امامیه و به سبب مختار در بیخ و زنا و اولاد پس را اگر چنانچه باشد ضاعف اولاد و خن و اگر چه که
 در اولاد او و هر یکی از صنف لانی مقدم میگردد و بهر دو مادر میت حاجب آنها نمیشوند و اگر مساوی است

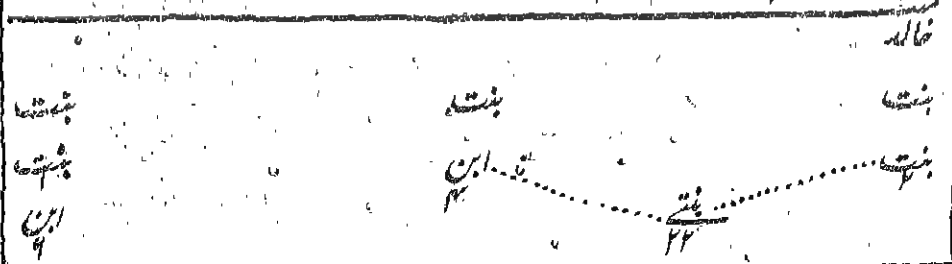
این صنف اول ذوی الارحام

ولقد رآه يوسف بن علي بن يوسف بن علي بن يوسف

14

که اگر شعله دوی الارحام و دختر زینت البنت یک بنت و ارث ثلثه چهار فاسد خود بود و نیز یک دختر از این ارث است و دیگر
استحقاق آن باند کوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث و ارث آن هشتاد و پنج در طین علی الخلفان محل قصه بماند
لکن زن بطن هفت گورت و انوش از اصل محترم باشد و اعتبار عدد و از فروح مست پس بطن علی الخلفان و نیز بطن
بنانی است که هفت گورت و انوش مخلف شده که یک ابن و دو بنت از آن ابن با انصام عدد و فروح و ابن با دیگر
و یک دختر از این هر دو نیز اعتبار عدد و فروح دوی و دو دختر باید شد و یک دختر که فروح یک است و احدی باید داشت
پس مجموع رؤس بن بطن هفت باشد که بنای سلسله آنست بدین جهت که نسبت هفت سهام تقسیم میشود و بهر یکی
نوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از آن سهم بن بطن و هم سهم باقی سلسله از آن حصه هر دو بنت بطن و هم دو از آن
نصیب بنت ذات الفریقین یک از آن حظ ذات فروح واحد پس نه دگور و اناث جدا جدا کرده نصیب بن بفر
و خرفاش بدینند و سهام هر دو بنات از بطن ثلث بر این بنت که سجای بنتین است علی التوسیم مگر دانند و حصه
بر یک بفر و عشم بطن چهارم رسانند و چون بطن هم تقسیم انصاف است و عدد و نصف صحیح نذر و اصل سلسله را که
بفشت باورد و که خرج نصف است ضرب کنند چهارده شود و در بطن باقی سه سهام نسبت بنت ابنت هر دو پس
انصاف تقسیم شود و نصف صحیح نذر و باز چهارده را در دو که خرج نصف است ضرب کنند بنت ابنت بشود که از آن

تقسیم مسئله است و اگر خواهند چنین گویند که چون بطین سوم انکسار در نصیب ختران پس واقع میشود و عدد رؤس نبات
 و این چهارست آن به سه سهام تبارین در دین اصل مسئله را در چهار کسبه بکشد و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش
 از سه شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش
 بنت البنت و یک یک بهر کسبه از این و بنشین خواهد رسید به یک یک یوسف اندرین رت به مال و در هر کسبه یک شصت و شش
 چارزان سید بهر دو یوسف و باقی سه یوسف و ختران یعنی هر چند که در هر کسبه یک شصت و شش بود و لکن یوسف در هر کسبه
 درین مسئله مال متروک بر ابدان فروغ قسمت میکنند پس اعتبار در یوسف و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش
 پس در بنت تبارین البنت بهر دو باقی سه یوسف بهر سه ختران که بهر واحد از آن یک سهم رسد به چون توریث جمع و شصت و شش
 از قرابت جهات میگیرند نزد یوسف اعتبار جهات در رؤس فروغ و آن بالذات بهرست و محمد و یوسف و شصت و شش
 در اصول اعتبار آن معروف به این تلمه بساحت صنف اول است میگوید که چون توریث فی وی لارحام جامعه و شصت و شش
 که علماء و فقهاء از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت است بعد از یوسف و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش
 و بر ابدان رؤس و بالذات است بلا واسطه مهول که وی رضی الله عنه مال را بر فروغ ابتدا تقسیم میکند و بهرین است
 روایت صحیح از وی رحمه الله مختار علمای ما و از الله و هر چه مختار قضای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله و بهرین و
 صاحب جته واحد و در توریث یک حال باشد و یوست مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات مهول و فروغ و در هر کسبه یک شصت و شش
 بر اعلی اختلاف تقسیم میفرماید نزد و اما میگوید چون تقسیم کرد که بجا از اصول است احتیاج بحاظ جهات باقی نیست حصه اصل غیر شصت و شش
 اگر فروغ و البنت تبارین حصه و مهول خود خواهد یافت سه حصه که اصل خود سه گردد و در ختران بنت بود که همان ابن بنت
 بهرست و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش
 حق هر دو دختر و آن به یک ثلث حصه پس و بیان به بطریق محمدی که گذشت بهرست و شصت و شش و در هر کسبه یک شصت و شش
 زان بر ختران بی شش از آن حصه پس و بی یک ثلث محمد است قوی بهرست قوی محمد بر آن قوی که شش از اعتبار جهات
 قرابت است که اگر کسی میرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و نهان هر دو دختر او را دین البنت گیرست پس ختران
 این هر دو دختر بهرست و دو بهرست یکی جهت از بی یک جهت و در بی نیز پس از بنت البنت سوم و ارشاد آن است بدین صورت
 نزد محمد مسئله از بی و تقسیم از ۲۸



۱۰۰

برای تقسیم کرده و متوفی و متوفی سزاوارند و تقسیم در فروع اخیانیه با سوبه و دارند و در اسکا آن باید که خطا لا ینسبت
نمایند و از سراج گرسه بنت است بگریه و برادر است گرسه بنت از سراج گرسه بنت هم سراج سنجو هم بگریه و پیش
بویو سنجو اندرین حال است و در فروع از چهار قسم است و است اقدم فروع اخیانی و فروع علایع بعد از آن وانی وانی
از سراج فروع اخیانیه است و یک تا قبل بعد از آن است و این شش است جامع کلیات ثلاثه که آخره و آخره اخیانیه و علایع
و اخیانیه باشند و بعضی از آن ولاد اهل فرض اند و بعضی ولاد عصبیه است بطریق که شخصی مرد و سوره شریع برادران
مختلفه است که شش یکی بنت اخیانی و دوم بنت اخیانی و علایع سوم بنت اخیانی و همچنین از سراج گرسه بنت اخیانی
سوره شریع شش یکی بنت اخیانی و دوم بنت اخیانی و علایع سوم بنت اخیانی و همچنین از سراج گرسه بنت اخیانی
و دیگر گرسه شش یکی بنت اخیانی و دوم بنت اخیانی و علایع سوم بنت اخیانی و همچنین از سراج گرسه بنت اخیانی
خاله

هر سه اخیانیه			هر سه علایع			هر سه اخیانیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله در پنج مال تروک بملاحظه رؤس رابعه ابن و بنیمن فروع ارباعا منقسم کرده و فروع علایع
در سراج اقدم است یعنی با وجود ولاد اخ و اخت اخیانیه که ولاد علایع اخیانیه است و آن تواند بود و بعد از آن فروع
بنی علایع شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع اخیانیه و ولاد اخ و اخت علایع و ولاد علایع اخیانیه که با وجود ولاد
اخیانیه و آن الحق تواند بود و بعد ازین هر دو فروع اخیانیه است یعنی بتقدیر فقدان ولاد علایع اخیانیه که با وجود ولاد
و اخت اخیانیه است یعنی ابرم ع یک تا قبل بعد از آن است و نیست که فرقه تقدیر فرقه تاخیر و لغوی میکند و الا تحقیق آن
میدارد یعنی با وجود فرقه تقدیر فرقه تاخیر و لغوی میکند و الا تحقیق آن میکند و الا تحقیق آن میکند و الا تحقیق آن
مانع و حاجت است و سراج منقسم است و نیست که شش حق فروع اخیانیه است و باقی شش حق فروع اخیانی و است قسمت بین
نمطه وانی و ثلاث و لیکن حصه خود و تساوی بهر یکی برود و در دو قسمت اخیانیه پیش و سراج آن سهم شش حق بگریه
و و از آن حق این است بدان و حصه بنت اخت و اصل از آن پس محمد بن بقول سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج
و سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج
و سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج
شود و بهر یکی از این سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج
حق این است اخیانیه یکی از آن حصه بنت اخت اخیانیه وانی پس محمد رحمه الله بن بقول سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج
سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج سراج به سراج از سراج

صفت اولاد دیگری را تحقیق نیست مگر در صورتی که این علم اعمیانی با هم علایق یافته شود این علم صاحب علم مذکور خواهد بود
 اما علایق ایشان نوشته اند که اگر این هر دو حال بهم باشد این علم اعمیانی محسوب شود و انتهی اگر تساوی افراطی قوت و تربیت
 در صورتی که یکی از عصبیه است بهم قدم باشد و چون خود دانشا عشریه عصبیه است معتبرند نوشته اند زیرا آنها عصبیه است و تقدیم و
 تأخیر و غلی نیست پس اگر دختری بود از علم وانی از این جمله شد از قدم و لیک در صورتیکه هر یکشان در وجهت است
 از بنو لایحان و و از بن هر دو علم اعمیانی مگر علایق ستانی پس و مال در صورتی که هر یک دارد و اقتضای قوت
 ایشان در صورتی که ذوی الارحام در وجهت قوت قرابت تساوی باشد مگر یکی از این دو عصبیه بود صورتش نیست که اگر دختری
 از علم و پسری از علم نیست باشد پس آن دختر از بن پس قدم است لکن در صورتیکه هر یک از علم و علم و جهت قرابت بنو لایحان باشد
 که در صورت قرابت با اولادشان قوت قرابت آنها مساوی است لکن چون بنت العلم ولد عصبیه است بر این علم که ولد ذی علم
 و میراث تقدم دارد و نزد دانشا عشریه الی اثنا عشریه منقسم گردید و نصف با هر یک از علم و علم با اولاد آنها منتقل خواهد شد
 بعد از این مال تقدم و قوت بیان کرد که و اگر از بن هر دو یعنی علم و علم عصبیه است مگر آن دیگر یعنی علم علایق ستانی است پس
 مال را در صورتی که نفس پدر در قرابت و قوت از پس این علم اعمیانی بر بنت علم علایق تقدم دارد و بالاتفاق بنو لایحان
 او میراث نصیب می آید اعمیانی در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس و لو سئله علایق بر خاله اعمیانی که ولی با آن ولد ذی علم
 است بر ثانیه آنکه ولد و ارث است قسم دارد و چنانکه گذشت سه در قرابت چو تولیت هر یک و و بر اولاد او ارث ترجیح و پس علم
 بنو لایحان با قدم از بنت علم لاب میدان و چون اولاد بیان نمود که به بنت اعمیانی بودن و علایق بودن هم قوی قرابت
 مستحق میراث میشود و اما لایحان آن بیان میکنند و میگویند که در قرابت اگر قوتی هر یک است بر اولاد او ارث از ترجیح خواهد داشت
 اگر یک از ذوی الارحام صا قرابتیه باشد و دیگری لی بورش یعنی ولد و ارث او و صا قرابت قوی بر ولد و ارث ترجیح ظاهر و اگر هر یک
 با و ارث است که در ارث موجود است آن قرابت با و ترجیح ولد و ارث با و ارث است که در ذات دیگری موجود است که آن عصبیه باشد
 پس بنا بر این هر علم اعمیانی از بنت علم علایق در میراث تقدم است بالاتفاق به این فریقین چنانکه گذشت سه در بعضی که نسبت
 اینهم که میراث و ارث است تقدم و پس مال را بود تنها و تحت نسبت علم لاب یا بنیا یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی قرابتیه
 ولد و ارث ترجیح دارد اگر چه میراث به بعضی شایع است که در میراث نسل و ارث از میراث علم اعمیانی یا بنیا یعنی در مسئله مستقیم تمام
 مال شریک است نسبت علم علایق مستحق است سه و قرابت مساوی است الا مختلف چیز قرابت با و اعتبار عصبیه قوت و ثانیه بنو لایحان
 صورت و در ثلث حق چیز است که یک از آن قرابت هم است و معتبر فرقی او را بن و مقسم قوت و قرابتشان و معتبر با
 پدر وانی در قوت نسل و ارث فانی و اما حکم اختلاف چیز قرابت بیان میکنند و میگویند که اگر در قرابت و نسبت یکی از علم
 مختلف است که بعضی از بنان با و بعضی از بنان با و در صورتی که اعتبار عصبیه قوت و ثانیه بنو لایحان یعنی بنو لایحان که از بنان
 ذوی الارحام بود که علم از عصبیه است چنانچه علم از علم و اما در امیه قوت و قرابت با و علم اعمیانی بر ولد خسران

یا خاله علانیة یا خیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمه خیفیه که با وجود بود نشخ است تقریباً حق و وارث که بعد از جد و جدیه باشد
بر خاله علانیة تقدم نمیدارد بلکه بر و بالا اشتراک است و اندک آن نیز بصورتی که در خانان چیز قریب است که مال حق چیز را می ست یک شصت
از آن حق قریب را می ورثد هنگام تقسیم سهام بر فریق بر صفتان نهاد و فریق را در این قوت به قریب و قسمت حق معتبر و اگر یکی
اگر بطریق قریب را می ورثد و اگر خیافیه و خیافیه باشند هر حق آن فریق با خیافیه رسد ورنه بعد از خیافیه ورنه با خیافیه
در فریق پدری معتبر قوت قریب است بعد از آن معتبر نسل و ارث است یعنی اولاد و عصبه چون جانب را در این معصوب است
شخص نبوده اعتبار نسل و ارث آنجا نیز فرود شده پس اگر در فریق پدر اولاد و کالات باشد مجموع شود اولاد و خیافیه تقدم است
بعد از آن اولاد و خیافیه بعد از آن اولاد و خیافیه نزد علمای امامیه حکام و اولاد و عصبه است غیر مثل احکام آباء و اموات نه است
و هر یکی از آنها قائم مقام با و روید و فرود شود و حق ابوی آنها بعد از آنکه در دست نزدیک بوسیست و حق فروع و عصبه
بر فریق تقسیم و در فروع است بر سر بیان و بالی طریقات یکسان و بطریق محمد و انا قیمت صنف اول است اینجا که بود
مقیم نصیب حق و باطل علی الخلاف بالتحقیق و یکدیگر وی جات نیز عصبه از اصول فروع اخذ کند و در تقسیم حق بر فریق بر
فروع موجود و اختلاف نیست بین ابویوسف رحمه الله حکم است که حصه بر فریق و فروع آن بر سر بیان که در صنف اول است تقسیم
نمایند که جات قریب هر یکی بخود دارند اگر مستحق سهم همان جاست با و بدینند و اگر مستحق بر و جاست
سهام بر و جاست را رسانند و بطریقه محمد رحمه الله تقسیم بجای مثل قسمت صنف اول است که جاتی نیست نصیب بر فریق بطن
اعلی الخلاف است یعنی اول بطنیکه در آن خلاف مذکور است و انوشته قع شده لکن بطن علی الخلاف جات اصول میگیرد
وجود و اگر فروع اخذ میکنند بر طبق آن قسمت نمایند مثلاً دو پسر نبوت عمه علانیة و دو دختر این عمه علانیة دیگر که همین جز
دختران نبوت عمه علانیة اند و دو دختر نبوت خاله علانیة و دو پسر خاله علانیة دیگر که همان پسر نبوت خاله علانیة نبوت
نزد ابویوسف رحمه الله مسئله از ۱۲ صحیح او ۳ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ صحیح او ۳ و نزد امامیه مسئله از ۳ و صحیح او ۱۴

فریق ابوی		فریق امیه	
عمه علانیة	عمه خیافیه	خاله علانیة	خاله خیافیه
بنیت	ابن	بنیت	ابن
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۴	۴	۴	۴
۳	۳	۳	۳

نزد ابویوسف رحمه الله مسئله از ۱۲ صحیح او ۳ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ صحیح او ۳ و نزد امامیه مسئله از ۳ و صحیح او ۱۴

زیرا که روس فروج ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 ندارد بلکه میان آنها توافق کلی باشد و فروج ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 باروس بسیار نیست و در دو میان و در وقت عقد در روس فروج ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 پس با هم ضرب کنند و حاصل ضرب را که در وقت عقد در روس فروج ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 بست بفرق ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 از بین یک خواهد رسید و در مجموع مسئله از سی و شش نفر که در وقت عقد در روس فروج ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 عدد فروج که چهار عمه دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزله شش است خاله اند و اگر خاله و عمه
 دو عم و دو خال را یک هم و یک خال گیرند و چهار عمه چهار خاله را نیز بمنزله یک هم و یک خال قرار دهند و در وقت عقد
 باقی مانده ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 حاصل ضرب چهار ابویات و دو بر ایات تقسیم نمایند و در فریق ابو یحیی جلا حفظه ما را اصولی است که بمنزله چهار ابن باشد و سهام آن بفرق بر اینها تقسیم
 و دو سهام هر دو عمه که طالع آنها باشد بر او و او را تقسیم کنند و چون او را و او را تقسیم کنند که بر او و او را تقسیم کنند
 این دو ابن و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه باشد و میان و سه سهام تین سهم و سه سهم را و او را تقسیم کنند و در وقت عقد
 حاصل ضرب که بفرق ابویات سیده کی از آن حق خال است که بهر دو و پسران بدست و او را تقسیم کنند که در وقت عقد
 دوست باقی یک حق طالع آنها یعنی هر دو خاله است چون بر او و او را تقسیم کنند که بر او و او را تقسیم کنند
 مثل و این و یک بنت مثل و بنت اند و مجموع سه بن شده و چون تقسیم شوند از میان این و سه سهم را و او را تقسیم کنند
 و عات تامل نیست کی از آن بدست چون این با دو که در وقت عقد بر او و او را تقسیم کنند که بر او و او را تقسیم کنند
 کرده شش حاصل ضرب را در تقسیم اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تقسیم کنند
 بست و چهار از آن حصه فریق ابویات است که بهر یک از دو دختران این و عمه و بنت عم و سهم شش از جانب او و در وقت عقد
 پدر هر سه بر یکی را از بر و پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دو از آن از آن حصه فریق با دو یک است که بهر یک از بر و پسران
 این الخاله و بنت الخال و سهم سه طرف در دو و از طرف پدر بیاید و بهر یک از بر و دختران بنت الخال یک
 سهم بیاید و بر طرفه امایی که حاصل مسئله از سه است لکن سهم از بست و چهار باشد تا نزد او از ابویات و بنت
 با ایات خواهد رسید چهار از آن که نصیب همه اولی است بهر دو و پسران دخترش رسید و چهار سهم عمه ثانی و بنت
 سهم هم مجموع دو از سه سهام بهر دو دختران این و بنت آنها رسد و هر دو سهم خاله اولی بهر دو دختران دخترش
 رسد و هر دو سهم خاله ثانی و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران این و بنت آنها رسد و او را تقسیم
 نشانی دیگر بر او تقسیم که شش را از او و او را تقسیم کنند که بر او و او را تقسیم کنند

[illegible][illegible]

نکته

بودن یا عدم خال بودن اینها باشد مستحق تمام و حکم اولاد اینها با اولاد عم و خاله و والدین میان خنثی و ذکر است
 شکل از خنثی به گاه مردش شمار و گاه انثی به گاه بکاهش نصیب آن از مرد و حکم بود زن شمار باید که در دو جنس مرد و زن از زن
 و زن در شمار مرد و زن به هر که از مرد و زن به موجب هر گاه بکشی جای خنثی اش منسوب به حال بدنه خنثی است و جای خنثی
 خنثی را در رفته چون اکثر صاحب بدین به صاحبین امام غفرین به هر که بود این نسبت هم خنثی به خط خنثی است نصف چون انثی
 چون احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید احکام خنثی شکل مشتعل شد باید دانست که خنثی شش است از خنث
 بالغ یعنی نرمی از لطافت چون خنثی این نصف موجود است اندک این هم سیمی گردید و شکل از آن گویند که انسان منجمد و
 وزن است و در چند شخص هر دو نصف متفاده موجود یا معتمد اندیش اش شکل بعضی شنبه گردید و مرد و زن خنثی شکل
 که از آنی و مرد و زن دارد و یا یکی از اینها اند و در صورت ثانی نیز دانستیم عدد خنثی نیست حکم موقوف حکم و غیر است
 و کورتش ثبت شود یا نوشته باشد لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر چه از ذکورت نوشته خنثی به رجعت شرع و عقیده گردید
 و حکم وی شنبه ای قی نماید اگر از مردی باشد آن را بشمارد و اگر از زنی خارج بول بود و نسا و اندک و غیره و اگر خارج بول
 بود و قسبا آلا نیست که بول از آن و لا برده این جمله متفق علیه فی التفریق است و بصورت علم بدست از احکام ذوات صاحبان
 مقدار بول را بر تریج اعتبار کنند از خنثی شکل شمارند علای اما میانه خنثی بول معتبر دانسته اند و بصورت تساوی بعضی از اینها
 بعمل با تفرقه رفته اند و بعضی بشمارند و بعضی به بولی و رفته بصورت تساوی عدد مرد و زن را در بول و بول خنثی
 مرد و انکارند و لابد این اشکال است و خنثی به بول و غریغ رفع تواند شد که اگر مشکل حال محکم شود و یا تخی گردد و میبایست که در
 و اگر شش نسلان آرد و حاضر شود و حاصل گردد و زن است با لحد تا زمانیکه کورت یا انوثت وی محقق نشده در شمار
 خنثی شکل خواهد بود و هر گاه وی در سکه و ششیتی نسک است و در توریث وی علماء را اختلاف است و علیه یکدیگر اگر
 تر که کسی خنثی شکل باشد از گاهی مرد و ششانی و گاهی زن بشمری به نظیر آن اگر کسی خنثی زنی فرض کنی که حد آن زن از مردیکه
 در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن باید کرد و ششالی یکدیگر و دیگر و خنثی است خنثی را زن شمرده نصف حصه
 خواهند داد و اگر حصه و یکدیگر خنثی گیری کم از زن خنثی را مرد و شمرند حسن مثل زوج و مادر و اخوانی و خنثی را که اینجا
 خنثی را مرد و باید گرفت سلسله اش است سه زوج و یک مادر و یک برادر اخوانی و یک تنی حصه است خنثی باید داد و اگر
 خنثی را زن را بدستقی سه سهام شود و سلسله محول بهشت کند و هر که از مرد و زن که اگر کسی خنثی و زن به منصفه یکدیگر و ششیتی
 گرد و در آن رتبه بجا خنثی را باید دانست این اگر محمل خنثی زن باشد موجب گردد و اگر ششیتی و خنثی را همان زن محمول است
 و همچنین بجا خنثی اگر مرد و انصاف بجا محمول باشد و اگر زن را نصب کنی محمول نباشد خنثی را آنجا و شمار می چنانچه
 شخصی از احکام خود عم و خنثی گذشت همه مال به هم خواهد رسید و خنثی در عد و خنثی محسوب شد و موجب خواهد گردید و همچنین
 اگر شوهر و یک برادر یا بنده یک خنثی را که از آن است به مال را و حصه کرده نصف زوج و نصف باخت و یا بنده خنثی را و شوهر و

گروانند و بگویند که اگر زن شش مرتبه سگ را شست به هفت محول کند و یک سهم خنثی بر سرش و شش سهم خنثی در بعضی حیوانات و بعضی اوقات مرد و نه است که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوشت که موجب نقصان خسارت خواهد بود خنثی نهان صفت محسوب خواهد شد و بهترین معنی مثل اکثر صحابه امام عظمی علی حقیقه رحمه الله و صاحبین و مرجعها الله اعلم و بدین طریق خنثی به هفت مثلاً نقل نیست بلکه کسی که یک ذریک خنثی و یک ذریک بو و حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه زن است سه هشت شمار عامی و بی قول جدا جدا این هم نمی باشد که خنثی حواله باید کرد به نصف بر کتبه و عدد زن مرد یعنی قول اکثر صحابه و غیره امام عظمی و صاحبین هم اند آن بود که سبق ذکر یافت کن مشی که نسبت به شش همدان است قول عسک الله ابن عباس که این هم نمی علیه السلام بود و تقیما نمود و آن قول نیست که خنثی نصف حصه بر کتبه زن مرد که برای خنثی قول توان کرد و بدینند و بر سنا و حتی که در شش دیگر با او ست یعنی ورش و دیگر میگویند که او زن شمار کرد و حصه زن او بدینند و خود میگوید که زن مرد مردان منسلک است حصه مرد بگیر چون حج قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه کور نشاء الله حصه انوشت خنثی بدینند که رفع نزاع شود و همین است نه به شش و در باب خنثی سه یک مضنون قول عام را بر کتبه و صاحبین جدا جدا یعنی مضنون قول مشی بر کتبه او یوسف محمد و صاحبان کتبه بیان کرده اند و در آن اعطاء نصف حصه مرد و نصف حصه زن هر یک جدا گرفته و آنرا حسب را خود و تخریج نموده ازین تخریج لازم نمی آید که همین نسبت را بخواهیم ازین استنباط کنیم که سبق ذکر یافت سه گفت یوسف و لا تقسیم کن مرد و زن از شریک سهم پس فریق کن زن او و خنثی را نه و یک نسبت نصبت ایست خنثی به حصه کامل از برایش زن و بچک است مسئله کن بنیسان و اگر کسی در حق خنثی است به هفت شش حق فرقی است پس و زن بر آن حق خنثی بدینند و در محل آنهمه نیست که کسی در حق خنثی به هفت حصه اش بر چهل فریق و در آن بهر دو صورت محول است بجمله این خلاصه قول یعنی او یوسف حصه زن و خنثی که قول عامی چنین چنین گفته او لا مال است از بر زن مرد که شریک سهم و شش اند و از خنثی فریق با یک فریق تمام تقسیم کنند پس حصه فریق از آن فریق است و الا خنثی را از آن فریق بر آورده بر زن مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک و نصف حصه یک از آن فریق بر آورده بر زن مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک و نصف حصه یک از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق و لا دست نصف حصه یک پس شش حصه یک و خنثی که اگر از فریق اخذ و اخذات باشند نیمه نصیب یک رخ و یک اخذ گیر و در همین بر فریق که با هفت مسئله بنظر فریق نمایند اگر خنثی که خنثی سه در کتبه است حق فریق خنثی را بسوی آن کسی بدهند که یعنی در شش آن کسی فرستایند و حصه خنثی نیز سه که در آن بدینند آنهمه که اعداد صحیح شمارند شش بعد ازین مذکور است اگر در حق خنثی که نسبت به هفت حصه اش بر چهل یک برای تقسیم فریقیکه در آن خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند شش مسئله مذکور سابق که این نیست و الا خنثی است چاره برای این بود برای نسبت قرار دهند و در صورت سه که حق خنثی باشد شش افزوده ازین سهم مسئله نمایند بجمله خلاصه قول آنجا

بهره صورت طریق محول معتبر دانسته و در مثال گفته ام بالا یک پسر در دست نصف خزانده سه ربع است حصه خفنی
نیمه مرد و نیمه انشی و یک و دو ربع این بی بهره خفنی کی نصف نمی باشد الغرض مسئله هر صورت باید از نه بجز پیش
صحت و این مثال صحیح مسئله است در صورتیکه در حق خفنی باشد میگوید که در مثالیکه بالا گفته ام آن این نیست و در
خانی است حصه این یک است و صحیح و حصه در خفنی است پس حصه خفنی سه ربع است که نصف حصه مرد و نصف حصه
زن بود چون اصل مسئله فریق این نیست که از یک نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خفنی است سبط کنند
شش ربع میشود و در ربع حصه خفنی بر این فرض میگردد که ربع میشود آنرا نه ربع گرفته چهار از آن باین دو و به نسبت سه ربع
و اگر تقسیم میان این بر این نسبت کنی و دو باین یک است نسبت بی ربع صورت حق خفنی یک نیم ربعی که سه نصف با هرگاه سه
از آن سبط این نسبت است شده از جنس نصف سبط کنی و بر آن نصف که حق خفنی است بفرز آن نه نصف میشود آنرا
صالحی شمرده چهار باین دو و به نسبت سه ربع تقسیم کنی الغرض این مسئله هر دو صورت حسب ربع ابویوسف حمله اندازد و صحیح
میباشد و بطریق دیگر از تقسیم خفنی بعضی نمای شدیم هم اختیار کرده اند سه است را محمد و امام که نصیب ربع خفنی را به شمولش
دو باره کن تقدیر که در شش که در هر دو حالتش بر سه نصف هر دو بر و بجهت خود و در هر دو مسئله
بشماره نسبت هر دو را ملا حظه داره حاصل ضرب یک ربع و دو در بدستانی توافق است که حاصل ضرب یک ربع و دو
در تبارین گیری که هر چه در دست آید از اینها بشمار دو حال زن را آنچه حاصل شود در ضرب غیره پس آن تقسیم
و تقسیم که باید دانست که علمای این مذهب از آن بویست و در حالتی که در تقسیم میان نکرده اند که تقسیم مثال مذکور بالا
زیر که قول شمس بخواریشان نیست باندگنای بقاعده آن توان بر دنگن چون این کتاب اختلاف فریقین است
و در شش ربع عین است بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف حمله اندازده اند و اکثر علمای ایشان گفته اند هر چه از
اختیار کرده اند در این باب از طریق ابویوسف حمله اندازده اند که در هر یک از این مسائل خفنی اصل شود و آنچه ضابطه
تصحیح ابویوسف است ضابطه صحیح برای محمد حمله اندازد است که نصیب بقی را که خفنی از آن فرایست شمول خفنی و باره
باید نمود و در این و با خفنی را یکبار در زمره رجال اهل کرده و تقسیم مسئله فریقین باید بر خفنی با و خفنی را شش ربع
تقسیم مساوی باید ساخت هر چه در این هر دو حالت خفنی بر سه نصف هر دو و نصیب در حق خود و در ربع تقسیم مساوی بقیه خفنی است
اعداد هر یک از این مسئله جدا بشمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله را ملا حظه داره اگر در هر توافق است که حاصل ضرب یک ربع و دو
حاصل ضرب بدستانی در صورت تبارین کل یک ربع و یک ربعی ضرب نموده حاصل ضربش گیری الحاق بقدر نسبتی هر طریقی
مسئله در دست و آید خواه حاصل ضرب حق یا کل یک ربعی ضرب نموده حاصل ضربش گیری یعنی تقسیم مسئله از آن شماری سه
در مثال گفته در کمال به خفنی بود و در شش مال و یک حالت که او را ربع مال است حق یک است و مسئله را

از آنکه باقر زن بنوع عدت و فاسد یا طلاق منقضی نشده باشد برادر این ولد فرزندی است از اقربای میت
اگر میرزا و ارشاد نه باشد و اگر خود شریع و مورثا قاربیت او را ندانند و اقربای میت او را نش گردانند و اگر احدی بعد
النفق که در وقت حال بر او یا بعد از وفات بقصد عدت برادر آن ولد را زینهار و ارث مورثا حادی از میت اقربا نیست نباید و است
بلکه علوق لطفه و انعقاد حمل بعد فوت شریع باید شمرده است حاصل اگر زن دیگر به شش ماه و زوایا کمتر خط میراث می رسد
بود و در زینهار متحق نشود یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر شش ماه یا کمتر
از آن ولد از وی متولد شد در صورت نصیبیه میراثش با ولد کور می رسد زیرا که علوق قبل الموت یقین و تحقیق با و اگر
اندرون شش ماهه زوایا بلکه بعد شش ماهه زوایا آن ولد زینهار متحق نیست غیر شش ماهه که یقین علوق قبل الموت باید نیست
و وجودش در وقت موت شوهر زن را تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست در زوجه میت ضروری بود و انسابش ثابت کرد
شوهر کس را نظر بر اکثریت کرد و خواهد شد نزد امامیه زحمی که داخل رفته است از میت شش یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شد بی شبهه ارث خواهد شد اگر بر سر اکثریت است که یکسال است متولد شود و تویشان مشروط به عدم وقوع طهرت
که مستند حمل از آن باطلی ممکن باشد اگر چنین طهرت حاصل واقع شود و حامله است یا بر طهرت خواهد شد که اگر قبل از طهرت
مرد و خط میراث را نخواهد بود و اکثرش که بر آن میرود خط کامل زارث میگردد و اگر در جنبش و در جانبش مرد و مستهجنه
و اگر در جنبش و در جنبش با نه ناف اکثرش شمار شش ماهه تا یکسال بیان مدت حمل تحقیق است و تعیین ماه و یوم و آن
شرائط کوریت حمل حیاتی است آن بعد از آن در هر حرکت که در خنده و عسل و غیره ظاهر شود احتیاج بیان نیست
لکن سجات قمرش که از آن میان تعیین آن با موت ضروری بود و بنا بر علمیه میگوید که اگر قبل از طهرت حامله بود مرد و مرد
نصیبیه میراث نخواهد بود اگر اکثرش که بر آن میرود نصیبیه بر شش ماهه احتیاج آنکه در وقت است که اگر خروج و ولد از جانب شریع
بر اندیش تمام سینه و شمار اکثر است که اگر در حالت حیاتی تا تمام سینه بر آید بعد از آن میرود و ارث خواهد شد اگر در جنبش
از جانب پاداشد و نخواهد شد ناف و شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بر وقت و ارث خواهد بود
و اگر کمتر از این زنده بر آید بعد از آن میرود و ارث خواهد شد و تا تمام سینه با ر حیات و تمام سینه با ر حیات تمام و است
که اگر بعد وضع حیاتش متوقف شود و ارث خواهد شد و اگر در جنبش و در جنبش متوقف شد از آن حیات شمرده و ناف و اکثر است

از حایه بنی شش ماهه و نه سینه	خطا راست و سائل حمل	میرزا و ارشاد باطلی و زحمی	حمل از زوایا که در ده شش ماه
ساده و صحیح سینه یکبار	فرض کن که در وقت شش ماهی	باز صحیح سینه سینه با ر	نسبت هر دو سینه سینه
تا چه بود و سینه ای خرد و بزرگ	النفق از زمان حال است یکبار	در وقت از آن که شش ماه یکبار	در میانش توافق است اگر
ضرب کن فوق یکسال اگر	در میان بر بود و میرزا با ر	در وقت از آن که شش ماه یکبار	حاصل ضرب بر یکباری و دلبر
عین شش ماهه سینه سینه	النفق از زمان حال است یکبار	در وقت از آن که شش ماه یکبار	حاصل ضرب بر یکباری و دلبر

که از اقرار ایشالی گویند نماند و همچنین است در ظاهر و روایت و بعضی محققین گویند که چون از وقت تولد نود سال بماند
وزیر است بگذرد حکم برگ مفتوح اولی باشد و علماء بر همین قول اخیر فتوی داده اند و چند سبب از اینست که منتظر و منتظران با
است از چهار سال و ده سال و نود سال و یکصد و بیست سال لکن شهر و احوط منتظر تا آنقدر است که ایشالی
اقرارش زنده نماند و مال منتظر چنانچه از اعلام و نوشته وقت اجتهاد امام به یک مثال مورثان و به حصه و بدای شوق
چونکه در دلتش نشد حاضر و حکم مرگش شرع صادر به مالش آن و ارثان و بر بنده که دم حکم بر عمر خورنده بود و مالیکه
موقوف به ساز و بارش کسی مصروف به که زیر و کلاوی مفتوح و مال در حیرت و وقت بود یعنی جمعی از علمای اعلام
مفتوح و اجتهاد امام وقت قاضی عمر موقوف نوشته اند که هرگاه حاکم وقت بماند که تا ایندست ایشالی مفتوح زنده نتواند ماند
مالش بر ورثه و تقسیم نماید و چنین است در سبب امام شافعی رحمه الله و مال مفتوح را اگر چه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند
مال مورثان مفتوح و قبل انقضای مدت انتظار مفتوح فوت شوند حصه مفتوح و بدایر و شل حل هر کسی که مفتوح واجب
خواهد بود آنکس محسوب خواهد گردید و آنچه محاسبان یا محققان بپوشیده اند و بدایر و شل حل هر کسی که مفتوح واجب
انتظار حاضر شده حکم مرگ و از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفتوح و در آن زمان مفتوح خواهند بود و وقت حکم
مرگش از عمر بر منجر یعنی زنده اند و مالیکه از بر مفتوح و از ترک مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترک او
مال مذکور بر مفتوح موقوف بود یعنی آن مال را بر ورثه مورثش ببندد با اتفاق بین الفرقین مانند حل را که میت پیدا شود
برایش بنماید و بدایر و شل حل موجود بدینست که اصل تصحیح مسئله در آن بدست مفتوح و ایشان نیکان بدینست مفتوح و بدایر و شل حل
تصحیح مسئله لعل به بعد از آنش گرفته از اموات و با تصحیح کن بحال وفات نسبت به دو مسئله دیگر در تصحیح مسئله لعل
یعنی قاعده تصحیح مسئله که اول و ثانی در آن مفتوح و بدایر و شل حل گرفته از اموات و با تصحیح مسئله لعل از آن
مفتوح و از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفتوح و بدایر و شل حل گرفته از اموات و با تصحیح مسئله لعل از آن
با تصحیح مسئله لعل و شل حل شمار یعنی بصورت تمامش و تراخل انتفاکی و با کثر نمایند و بحالت توافق و تباین مسئله
و فقیه کی در کل گیری کل کی در کل گیری ضرب نموده حاصل ضرب تصحیح مسئله شمارند پس هر چه پس از مسئله وفات
مفتوح رسیده در وفق مسئله حیالتش با کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیالتش یافته در وفق مسئله و فاتی
یا کل آن بر نند از حاصل هر دو ضرب هر چه که با کثر باشد موجود بدینست و باقی را بر ظهور حال مفتوح موقوف دارند بعد
طرح حالش هر چه که مخفی بقیه موقوفه باشد برای بدینست با اتفاق بین الفرقین مثلاً فی مروج و زوج و دو و اخ و عیان
و یکساعت عینی مفتوح و گذشت تقدیر حیات مفتوح و بوجوه نصف که فرض زوج است مسئله از دو شایکی حق زوج و یکی حق
و تباین است و چون این یکساعت را بر مسئله از یکساعت نیست و در اصل مسئله ضرب کرد و بعد از آن مسئله از یکساعت چهار زوج و دو
و یکساعت از آن مسئله از یکساعت با احتیاج نصف با نمایش حق از آن مسئله نشانشان شد و معلول بدینست پس تصحیح

۱۵۱

شود و قریبه وارث محکمی نمیکرد و مرد گذشته حلال بلید پس ارث میان شان باشد یعنی بر زن مرد که از اسلام
برگردد و مردش در وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرد متولد و اگر در یک صورت که اگر حلال یک بلید
شوند پس ارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد و قریبه باقیهای موجوده او اگر چه مرد باشند بخیر
و نزد عاقلی آنها شریعت بر مرد و مرد و قریبه غیر مسلم نیست و حکام انعقاد مجلس حلال بلیدین او مسلم بودند و خودش بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواهی که اول از غیر خود برگشته و بعد اسلام اختیار کند بعد از آن از اسلام برگردد میراث وی بقریش مسلم
اگر چه بعد از اقرار بحدیث نبوی و سید بوارث کا و قریبه و خود باید رسیدن منتهی بصل سنت بصورت نقد ارث مسلم
مال او و بعد از آنکه ارث از آن مردمان است چنانچه نزد اهل سنت موضع آحاد بیت المال است از اینجا لازم آمد که مرد وارث
یک یا یکی مسلم و مرد متولد و یا مرد و یا مرد و تمام بلید توارث میانه آنها جاری خواهد شد لکن مرد وارث کا و قریبه
و مرد قریبی نزد ایشان موجود است و از ادوات و اشیای است و مرد متولد بعد از مال تا سه روز یا تا آخر زمان که رجوع او بحدیث اسلام
نمیشود و یا اگر قریبه یا اختلاف است یا زیاده که نزد شان حکم بقتل مرد می که اسلامش قطع بود نیست و بدین ترتیب
مرد و مرد و از تدریج این فریقین اختلافی نیست میان اسیحیت مسلمی اگر گرفته بنده کافران شود و اگر بنده تازی
مسلم نشود و حکم او عین حکم مسلمی و اگر بنده از طریق اسلام عین و تدریجاً احکام و از آنجا که اسیر او یک صورت
حکم مفقود و محل است اندک یا از آنجا که از آنجا که اسیر او یک صورت کافران که در وقت اسیر و از حرج بند بر تازیانیکه
اسیر مسلم حکم او عین حکم مسلم باید که نیست که در اسیر و مرد و مورث و ارثان خود میشود و اگر اسیر از طریق اسلام
و مرد و از آنجا که عین حکم مرد و از آنجا که فریقین چنانکه گذشت اگر از اسلام و کفر نیست خبر و هم صورت و
چنانکه تا پیش از اسیرت و در چنین هنگام مثل مفقود و در همه احکام یعنی اگر از اسلام و در وقت اسیر طاعتی
و از صورت و یا از آنجا که بیاید و یا وقت اسیر و هر حکام مثل مفقود و دست با لاتفاق بین فریقین هرگاه اسیر در
حکم مفقود یا پس از آنکه از آنجا که در وقت اسیر و یا دیگر میسر تازیانیکه حالش دریافت نشود اگر مرد است
و حرمی بر دوش نمایند حرمی شان قبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران وای شهادت نمایند و از آنجا که
البته قاضی میسر و حکم با فریقین از هر چه قسیم مال وی اند فرمایند میان حرمی و حرمی به حرمی از اقرار که با هم شان
از قرابت توارث است چنانکه در وقت آن جماعت عرق شدند و یا سه مبتلای حرق شدند و یا سه از آنجا که بل و هم
که نشد سبق هر گس مفقود و هر قریبی که از بقیه حیات است و ارث شود از این اموال و نشود و ارثی می گردند و از جماعت
بند میسر یعنی حرمی از اقرار که با هم قریبی و شدند که بعد از آن قرابت یکدیگر وارث تواند شد و جماعت دفعه حرق شدند
که و یک کشتی بودند و آنها را حرمی گویند که بنسب بفرق تازیانیکه مبتلای حرق شدند که در زمانه بود و از خانه آتش
در گرفت اینها را حرمی گویند بنسب بقرق با افتادن حقیقی یا یواری بر سر شان اما اگر گردیدند و اینها را حرمی بنسب بنسب

در وقت اسیرت و در چنین هنگام مثل مفقود و در همه احکام یعنی اگر از اسلام و در وقت اسیر طاعتی و از صورت و یا از آنجا که بیاید و یا وقت اسیر و هر حکام مثل مفقود و دست با لاتفاق بین فریقین هرگاه اسیر در حکم مفقود یا پس از آنکه از آنجا که در وقت اسیر و یا دیگر میسر تازیانیکه حالش دریافت نشود اگر مرد است و حرمی بر دوش نمایند حرمی شان قبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران وای شهادت نمایند و از آنجا که البته قاضی میسر و حکم با فریقین از هر چه قسیم مال وی اند فرمایند میان حرمی و حرمی به حرمی از اقرار که با هم شان از قرابت توارث است چنانکه در وقت آن جماعت عرق شدند و یا سه مبتلای حرق شدند و یا سه از آنجا که بل و هم که نشد سبق هر گس مفقود و هر قریبی که از بقیه حیات است و ارث شود از این اموال و نشود و ارثی می گردند و از جماعت بند میسر یعنی حرمی از اقرار که با هم قریبی و شدند که بعد از آن قرابت یکدیگر وارث تواند شد و جماعت دفعه حرق شدند که و یک کشتی بودند و آنها را حرمی گویند که بنسب بفرق تازیانیکه مبتلای حرق شدند که در زمانه بود و از خانه آتش در گرفت اینها را حرمی گویند بنسب بقرق با افتادن حقیقی یا یواری بر سر شان اما اگر گردیدند و اینها را حرمی بنسب بنسب

در وقت اسیرت و در چنین هنگام مثل مفقود و در همه احکام یعنی اگر از اسلام و در وقت اسیر طاعتی و از صورت و یا از آنجا که بیاید و یا وقت اسیر و هر حکام مثل مفقود و دست با لاتفاق بین فریقین هرگاه اسیر در حکم مفقود یا پس از آنکه از آنجا که در وقت اسیر و یا دیگر میسر تازیانیکه حالش دریافت نشود اگر مرد است و حرمی بر دوش نمایند حرمی شان قبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران وای شهادت نمایند و از آنجا که البته قاضی میسر و حکم با فریقین از هر چه قسیم مال وی اند فرمایند میان حرمی و حرمی به حرمی از اقرار که با هم شان از قرابت توارث است چنانکه در وقت آن جماعت عرق شدند و یا سه مبتلای حرق شدند و یا سه از آنجا که بل و هم که نشد سبق هر گس مفقود و هر قریبی که از بقیه حیات است و ارث شود از این اموال و نشود و ارثی می گردند و از جماعت بند میسر یعنی حرمی از اقرار که با هم قریبی و شدند که بعد از آن قرابت یکدیگر وارث تواند شد و جماعت دفعه حرق شدند که و یک کشتی بودند و آنها را حرمی گویند که بنسب بفرق تازیانیکه مبتلای حرق شدند که در زمانه بود و از خانه آتش در گرفت اینها را حرمی گویند بنسب بقرق با افتادن حقیقی یا یواری بر سر شان اما اگر گردیدند و اینها را حرمی بنسب بنسب

مسئله شخصی اول روز از پیشین خود بر کما حتی برون رفت چون آخرد و باز آمد کما پیشین و بعد خوشتر بد پرسید که این
تغییر است یا گفت که شوهر پیش تو زنده او هستی است اگر ممکن بود تو چو ست فینو تو و شوهر را از جواب نعم یا مطلق که کردی و در حضور
بنکاح غلام خود در دو آن خبر کن از آن بنده حاکم که در یک روز بمیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور بجای رفته بود که پدر زارش و فاکت
و داری جز آن خبر نگذاشت این خبر مذکور به امارت مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدتش
منتقل شد هماندم با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست چاین بوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربه اریثیه است
لکن چون شگفت افزای طبایع و حیرت اندازی اذنان بود و میباید هم تعلق داشت بر آن قضیه خطاطی است تحریر یافت
فصل سوم چون بین علم ضرورت ضرب قسمت بسیار است ابتدا بعضی قواعد آن در فصل پنجم می سپارم حاصل اول
مبدأ ضرب تا که از حد است بشمار آحاد و دیگر و آن شش قسم است یکی ضرب آحاد در آحاد و دیگر ضرب آحاد در عقود و ثلث
از علمیات و مسائل الفوت باشد سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود و پنجم
عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات بر آرد یافت قلم اول از این مقام تشرین شایسته است

2000/15
#20



1971.5.25.9

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

--	--	--	--

